

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیعہ علوی مذہب جعفری

سید محمد ضیاء آبادی



ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۰۹-

شیعه علوی مذهب جعفری / محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء، ۱۳۹۰.

۱۲۸ ص

۴۴۰ ریال: 978-600-170-026-2

فیبا.

کتابنامه، نمایه

جعفرین محمد ﷺ امام ششم، ۸۳-۱۴۸ ق.

۱۳۹۰ ش ۹ ص/ BP۴۵

۲۵۰۲۲۱۸

۲۹۷/۹۵۵۳

ناشر: انتشارات مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء ﷺ

تهران - میدان منیریه - خیابان شهید معیری - نرسیده به چهارراه لشگر - کوچه

ارجمند - پلاک ۴، تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

شیعه علوی، مذهب جعفری

سید محمد ضیاء آبادی

لیتوگرافی: موعود

نوبت چاپ: اول، پاییز ۹۰

شابک: ۲-۲۶-۰۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: غزال

قیمت: ۴۴۰ تومان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه مؤلف	۷
مقدمه ناشر	۸

بخش اول: اصل امامت از نگاه قرآن و عقلانیت

مذهب جعفری، افتخار بزرگ ما	۱۱
هدف از خلقت انسان	۱۱
مراتب سیر تکاملی انسان	۱۴
انسان، مظهر صفات جمال و جلال خدا	۱۵
طلب نامحدود بشر دلیل روشنی بر لزوم وقوع معاد	۱۸
قرآن بدون مبتین، در امر هدایت کافی نیست	۲۰

بخش دوم: چرا عنوان مذهب ما جعفری است؟

دو عامل اصلی هدایت	۲۹
دو رکن اساسی برای تحقق حکومت عدل الهی	۲۹
صبوری جانگزای امام علی علیه السلام	۳۱
چگونگی قبول خلافت از سوی امام علی علیه السلام	۳۳
انحراف شرم آور مردم از صراط مستقیم	۳۴
تلاش امام باقر علیه السلام برای تأسیس فقه شیعه	۳۵
توسعه‌ی چشمگیر مکتب اسلام در زمان امام صادق علیه السلام	۳۶

بخش سوم: قدرت ولایی امام صادق علیه السلام

سبب عدم استفاده‌ی معصومان علیهم السلام از قدرت قاهره‌ی خود	۴۱
جلوه‌ای از قدرت ولایی امام علیه السلام	۴۱
نمونه‌ای از خضوع جباران در مقابل امام معصوم علیه السلام	۴۴

منشأ سکوت و قیام امام معصوم (علیه السلام)	۴۷
آخرین سفارش امام صادق (علیه السلام) به هنگام شهادت	۴۸
مدینه و قیامت عظیم	۵۰

بخش چهارم: قدرت تأثیر و تصرف رهبران آسمانی

خضوع عالم در مقابل اراده‌ی انبیاء و اولیاء (علیهم السلام)	۵۵
همه‌ی عالم خاضع در مقابل هیبت انبیاء و اولیاء (علیهم السلام)	۵۷
قدرت تأثیر و تصرف اولیای الهی در کائنات	۶۰
قدرت روحی نافذ حضرت زینب (علیها السلام)	۶۳
انتظار اولیای دین (علیهم السلام) از شیعیان	۶۴

بخش پنجم: مواعظ و کلمات نورانی امام صادق (علیه السلام)

ما اصل همه‌ی خیرات و نیکی‌ها هستیم	۷۳
آیا ما واقعاً جعفری هستیم؟	۷۵
سه شرط لازم برای شیعه بودن	۷۹
موعظه‌ی امام صادق (علیه السلام) به عبدالرحمان بن سبابة	۸۰
پاسخ شفاف و قاطع امام صادق (علیه السلام) به منصور دوانیقی	۸۲
دل‌های روشنی که روشن‌گر دیگرانند	۸۴
موعظه‌ی اثربخش و تعالی دهنده	۸۵
نامشخص بودن عدد گناهان کبیره	۸۷
روایت امام صادق (علیه السلام) در معرفی گناهان کبیره	۸۹
لحن متفاوت معصومین (علیهم السلام) در باب امر و لای	۹۸
شئون ولایت تکوینی امامان (علیهم السلام) به انحاء گوناگون	۱۰۴
پاسخ متین امام صادق (علیه السلام) به مرد مادی مسلک	۱۰۵
امر به معروف بی ثمر!	۱۰۷
دستورالعمل جامعه از امام صادق (علیه السلام) در باب حج	۱۰۸
ضمائم	۱۱۵

مقدمه‌ی مؤلف

بسمه تعالی

قسمتی از سخنرانی‌هایی که این حقیر در مناسبت‌های مختلف پیرامون امامت به خصوص زندگانی نورانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داشته‌ام به وسیله‌ی دوستان ارجمند در دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام گردآوری گشته و به صورت این مجموعه تحت عنوان «شیعه علوی، مذهب جعفری» به علاقمندان اهل بیت علیهم السلام تقدیم شده است. از زحماتشان تشکر دارم و مزید توفیقاتشان را از خداوند متّان خواهانم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۹۰/۴/۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِاللَّهِ مِنْ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی روح مؤمن به روح خدا متصل و پیوسته است بلکه شدیدتر از پیوستگی و اتصال پرتو آفتاب به جرم آن. (کافی/ ۱۶۶/۲)

آری نظر به این اتصال و پیوستگی است که مؤمن همواره تشنه‌ی معرفت الهی است و جالب اینکه هر قدر هم که از این زلال عرفان الهی می‌نوشد از عطش او کاسته نمی‌شود و این نشانه‌ی وسعت و لطافت روح مؤمن و ارتباط عمیق و عارفانه‌ی او با خدای تعالی است.

مجموعه‌ای که اکنون مقابل روی شماست، حاصل اندیشه و تحقیق گسترده‌ی مردی است از سلاله‌ی آل محمد (حضرت آیت الله ضیاء آبادی) که با تفحص در خرمن پربرکت معلومات هدایت آفرینش در کتب مختلف خوشه‌چینی شده و به این صورت که ملاحظه می‌فرمایید تدوین شده است. ضمن آرزوی صحت کامل و دوام توفیقات این عالم ربّانی بدینوسیله از زحمات بی‌دریغ دانشجوی دانشکده علوم و فنون قرآنی خانم فراهانی که در تنظیم و ویرایش این مجموعه و تدارک نمایه‌ها متقبل زحمت شده‌اند صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنیم و امید آن داریم انتشار این کتاب شعاع نوری باشد جاودان و روشنگر راه دنیا و یوم المعادشان و همه‌ی عزیزانی که از آن بهره می‌برند. انشاء الله

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزهراء علیه السلام

بخش اوّل:

اصل امامت

از نگاه

قرآن و عقلانیّت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مذهب جعفری، افتخار بزرگ ما

افتخار بزرگ ما شیعه‌ی امامیه در میان همه‌ی مذاهب و فرقه‌ی اسلامی این است که مذهب ما جعفری است. البته امتیاز اصلی ما از سایر مذاهب این است که ما اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داریم و لذا ما در واقع شیعه‌ی علوی هستیم و مذهبمان نیز علوی است. حال باید دید چرا به عنوان دارندگان مذهب جعفری شناخته شده‌ایم. برای روشن تر شدن اذهان برخی از جوان‌ها و نوجوان‌های عزیز، اندکی درباره‌ی اصل اعتقادی امامت صحبت می‌کنیم.

هدف از خلقت انسان

ما پیش از همه چیز از طریق مشاهده‌ی آثار نظم و حساب و تدبیر در سراپای وجود خودمان، پی به وجود آفریننده‌ای علیم و قدیر و حکیم می‌بریم که از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین اجزای وجودی ما را روی نظم و حسابی دقیق و

برای هدف و منظوری خاص آفریده است. یک مژده در پلک چشم و یک مویرگ در سراسر بدن، بی هدف ساخته نشده است. تمام اجزای کائنات در زمین و آسمان از آب و هوا و نور، از ماه و خورشید و ستارگان، همه و همه به همین کیفیت دارای نظم و حساب و هدف می باشند که خود حضرت خالق حکیم فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۱

ما آسمان و زمین را و آنچه را که در بین آنهاست به گونه بازی و بی هدف نیافریده ایم.

ما بازیگر نیستیم، بلکه هدف و غایت حکیمانه از آفرینش عالم داریم.

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۲

تمام آنچه را که در آسمانها و تمام آنچه را که در زمین هست، مستخر شما [آدمیان] نموده... و در مسیر منفعت رسانی به شما قرار داده است. پس این انسان چه شرف و منزلت بزرگی در نزد خدا دارد که خدا همه ی کائنات از زمینیان و آسمانیان را برای خدمت او آفریده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانایی به کف آری و به غفلت نخوری

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۶.

۲- سوره ی جاثیه، آیه ی ۱۳.

حال باید دید آیا انسان برای چه منظور آفریده شده است و هدف از خلقت انسان چیست؟ جواب این سؤال را از حضرت خالق حکیم بشنویم که می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

منظور من از آفرینش جن و انس این است که من را عبادت کنند.

آری، هدف از خلقت انسان، عبادت خداست، اما باید توجه داشت که عبادت خدا منحصر در نماز و روزه و حج و... نیست. این امور از جمله‌ی مظاهر و مجالی^۲ حقیقت عبادت است و عبادت به معنای حقیقی اش تذلل و خضوع بنده در حضور مولایش می باشد که مجذوب مولایش شده، به سوی او حرکت کند و خود را به قرب او برساند.

در واقع عبادت خدا یعنی انسان ابتدا خدا را به صفات کمالی لایتناها بشناسد و سپس جوهر روح خود را با آراستن به فضایل اخلاقی حرکت داده به مقام قرب خدا برساند که عالی ترین مرتبه‌ی کمال برای انسان همین تقرب جوهری به خدا، «کمال مطلق» است که قرآن کریم از آن تعبیر به «لقاءالله» کرده و انکار و تکذیب آن را سبب خسران و زیان غیر قابل جبران نامیده و فرموده است:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾^۳

به یقین، زیان کردند آنان که لقاء خدا را تکذیب کردند... و با

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- جلوه‌گاه‌ها.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

قاطعیت تنبه داده که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا
فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان، تو بار سفر بسته با تلاش مستمر رو به سوی
پروردگارت در حرکت هستی و سرانجام به لقای او می‌رسی.

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ
لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲

...حال آن کس که امید نیل به لقای خدایش دارد، باید طبق
دستور، عمل صالح انجام بدهد و احدی را شریک در عبادت
خدایش قرار ندهد.

مراتب سیر تکاملی انسان

در این که انسان موجود متحرکی است و از مبدایی
حرکت کرده رو به مقصدی می‌رود، تردیدی نیست. منتها او
مرکب از دو بُعد جسمی و روحی می‌باشد و حرکت او در بُعد
جسمی روشن است و عیان که ابتدا خاک بوده و سپس به
صورت گیاهی، طعمه‌ی گوسفندی شده و گوشت آن گوسفند
در صلب پدر و رحم مادر تبدیل به نطفه گشته و آن نطفه پس
از طی مراحل گوناگون به صورت یک کودک آدمی قدم به
دنیا نهاده و الحال این شده که می‌بینیم:

شَخْصٌ رَجُلٌ بَزْرُگَوَارٌ عَجَلٌ جَسَدٌ لَهُ خَوَارٌ

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

از جمادی مُردم و نامی شدم و ز نما مُردم ز حیوان سر زدم
 مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
 مردن نه به معنای نابود شدن است بلکه به معنای انتقال از
 مرتبه‌ی پایین به مرتبه‌ی بالاست. عالم نبات بالاتر از عالم جماد
 است و عالم حیوان بالاتر از عالم نبات و عالم انسان بالاتر از
 عالم حیوان است. این مراتب سیر تکاملی انسان در بُعد جسمی
 اوست، اما بُعد روحی او هم، سیر تکاملی خاصّ به خود دارد
 که انبیاء و پیامبران علیهم‌السلام از جانب خدا برای تنظیم برنامه‌ی این
 سیر روحی انسان آمده‌اند.

انسان، مظهر صفات جمال و جلال خدا

آری، انسان از لحاظ داشتن استعداد سیر تکامل روحی
 آن چنان قوی است که می‌تواند با عمل بر طبق دستورات
 آسمانی انبیاء علیهم‌السلام نمونه‌ای از صفات کمال خدا را در صفحه‌ی
 آئینه‌ی روحش متجلی سازد و در حدّ ظرفیت امکانی‌اش
 مظهري از مظاهر جمال و کمال خدا گردد و این حرکتی است
 که در جوهر جان انسان به وجود می‌آید و جوهراً تقرب به ذات
 اقدس حق که کمال مطلق است پیدا می‌کند و معنای حقیقی
 عبادت که هدف از خلقت انسان، نشان داده شده، همین است
 و قهراً دارای مراتب است و اعلا مرتبه‌ی آن:

﴿...دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۱﴾ فَكَانَ قابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱

گفت جبریلایا بپرا اندر پیم

گفت رورو من حریم تو نیم

احمد آر بگشاید آن پرّ جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

چون به خلوت جشن سازد با خلیل

پر بسوزد در نگنجد جبرئیل

آن شاعر عارف هم می گوید: بعد از این که از عالم

جماد و نبات و حیوان مُردم و انسان شدم.

بار دیگر هم بمیرم از بشر

پس برآرم از ملا یک بال و پر

بار دیگر از ملک پیران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم چون ارغنون

گویدم که انا الیه راجعون

ما از آن خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. این

حدیث از احادیث قدسیّه است که خدا می فرماید:

(يَا بَنَ آدَمَ اِنِّیْ خَلَقْتُ الْاَشْیَاءَ لَا جَلِکَ وَ خَلَقْتُکَ

لَا جَلِی).^۱

ای فرزند آدم، من همه چیز را برای تو آفریده‌ام و تو را برای

خودم آفریده‌ام که به سمت من بیایی و خود را به عالم قرب من

برسانی و متّصف به صفات من گردی.

در روایتی راجع به اوصاف بهشتیان آمده است که پس از استقرار انسان‌های سعادت‌مند در غرفه‌های علیای بهشتی، فرشتگان خاصّ از طرف خدا میزبان کریم برای تبریک و خوشامدگویی به میهمانان وارد می‌شوند، آنگونه که قرآن می‌فرماید:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۖ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱

...از هر دری فرشتگان بر آنان داخل می‌شوند و می‌گویند: سلام بر شما [خوش آمدید] این پاداش صبری است که در دنیا داشته‌اید و چه خوب سرایی است این سرا که در پایان نصیبتان شده است.

آنگاه از طرف خدا به دست هر انسان بهشتی نامه‌ای می‌دهند که در آن نوشته است:

(...مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ...).

...از جانب خدایی که زنده است و هرگز نمی‌میرد...

اما بعد:

(فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ ۚ وَ قَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ).^۲

من چنینم که به هر چه بگویم باش، فوراً موجود می‌شود، اینک تو را هم این چنین کرده‌ام که به هر چه بگویی باش،

۱- سوره ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- علم الیقین فیض، صفحه ی ۲۳۱.

فوراً موجود می‌شود.

یعنی انسان بهشتی، متّصف به صفات خدا گشته و قدرت خلاّقیت در او پیدا می‌شود و هر چه را که بخواهد ایجاد می‌کند. در حدیث دیگری از احادیث قدسیه نیز آمده است که:
 (إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ يَا بَنِي آدَمَ خَلَقْتُكَ لِلْبَقَاءِ وَأَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطِيعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ بِهِ وَأَنْتَ عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ أَجْعَلْكَ مِثْلِي حَيًّا لَا تَمُوتُ وَإِذَا قُلْتَ لَشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ).^۱

ای فرزند آدم! من تو را خلق کرده‌ام برای این که همیشه بمانی و فانی نشوی، من زنده‌ای هستم که هرگز نمی‌میرم، حال تو در آنچه که امر و نهیت کرده‌ام؛ مطیع من باش تا من هم تو را مثل خودم زنده‌ای سازم که هرگز نمیری و فرمانروایی گردانمت که به هر چه بگویی موجود شو، بی‌درنگ موجود شود.

خواستنت، خواسته آفرین گردد. این نتیجه‌ی عبادت به معنای حقیقی است که حرکت جوهری به سوی عالم بالا و تقرّب به ذات اقدس حق است که وجود مطلق است و کمال لایتناها و انسان نیز فطرتاً طالب این معنای از عبادت است.

طلب نامحدود بشر دلیل روشنی بر لزوم وقوع معاد

انسان به سرشت اولیّه‌اش دوست دارد که تمام کمالات را به طور دائم و کامل داشته باشد و دارای حیاتی شود که

دنبالش مرگ نباشد، صحت و سلامتی که بیماری تهدیدش نکند، ثروتی که هرگز پایان نپذیرد، قدرتی که منتهی به عجز نگردد، دوران جوانی که پیری به سراغش نیاید و خلاصه می‌خواهد که همیشه همه چیز داشته باشد و بر اساس همین خواست و طلب فطری است که در دنیا علی‌الدوام می‌کوشد و سعی و تلاش می‌کند که به این خواسته‌ها برسد و نمی‌رسد و این طلب نامحدود را که در فطرتش نهاده شده است لغو و عبث می‌پندارد. در صورتی که این حال طلب نامحدود که خداوند حکیم در سرشت انسان نهاده است، بسیار حکیمانه است و برای رسیدن به همان مطلوب نامحدود است و همین یکی از روشن‌ترین دلایل بر حتمیت معاد و لزوم قطعی عالم ابدی و جاودانی پس از مرگ است.

چون عالم دنیا ماهیتاً فناپذیر است و از هر جهت محدود، ظرفیت این را ندارد که حقایق نامحدود را در خود بگنجاند. در حالی که انسان هم بقا طلب است و هم طالب حقایق نامحدود و لذا اگر عالم دیگری نباشد که پاسخ مثبت به تقاضای فطری انسان داده و مطلوب نامحدود به طلب نامحدود وی عرضه کند، لازم می‌آید که وجود حال طلب نامحدود در سرشت و فطرت انسان لغو و عاری از حکمت باشد و حال آن که خداوند علیم قدیر حکیم، منزّه از هر کار لغو عاری از حکمت می‌باشد.

آری، انسان فطرتاً طالب کمال مطلق است و علی‌الدوام می‌کوشد خود را به حیات و علم و ثروت و قدرت بی‌پایان

برساند و برای همیشه کامل و باقی باشد و از هیچ جهت زوال و فنا جهل و فقر و عجز به او راه نیابد و بدیهی است که چنین موجودی منحصرأ ذات اقدس **الله جلّ جلاله** است و بس و غیر او هر چه هست، مخلوق است و مخلوق ذاتاً فاقد هستی و فاقد هرگونه کمال است.

پس روشن شد که انسان از حیث سرشت اوّلیه‌اش خواهان تقرّب به ذات اقدس **الله** است که کمال مطلق است و وجود لایتناها و هدف اصلی از خلقت انسان نیز همین تقرّب جوهری به ذات اقدس اوست که در پرتو نور ارفع و اعلای او به حیات ابدی و کمال سرمدی نائل گردد و بسیار روشن است که چنین سیر و حرکت جوهری، نیاز به برنامه‌ی خاصی دارد که از جانب خالق انسان تنظیم و در اختیار انسان نهاده شده باشد و آن برنامه‌ی تنظیم شده‌ی از جانب خدا همین قرآن است که به وسیله‌ی رسول مکرّمش حضرت محمّد مصطفی **صلی الله علیه و آله و سلم** به عالم انسان ابلاغ شده است.

قرآن بدون میّتن، در امر هدایت کافی نیست

ولی این قرآن به سبب اجمال آیاتش نیاز به میّتن دارد تا مقاصد عالیه‌اش را برای عالم انسان تبیین نماید. چنان که خود فرستنده‌ی قرآن خداوند حکیم خطاب به رسول گرامی‌اش فرموده است:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

...ما این ذکر [قرآن] را به تو نازل کردیم برای این که آن را
 برای مردم بیان کنی [و از محتویات آن آگاهشان گردانی]...
 این آیه صریحاً نشان می‌دهد که قرآن بدون مبین، کافی
 در امر هدایت انسان نیست و باید در کنار آن، بیان
 پیامبر اکرم ﷺ که معصوم از هرگونه خطا و اشتباه است قرار
 گیرد. البته قرآن خودش کتاب مبین و روشنگر مقاصد عالیه‌اش
 می‌باشد که فرموده است:

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾^۱

اما برای اهلش نه برای همه کس، زیرا اگر برای همه کس
 روشن بود، دیگر نیازی به تبیین پیامبر ﷺ نداشت و نمی‌فرمود:
 ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾
 ما قرآن را به تو نازل کردیم برای این که شخص تو، مبین
 آن برای مردم باشی.

پس بیان پیامبر ﷺ باید در کنار قرآن قرار گیرد تا
 مقاصد عالیه‌اش از معارف و احکام برای دیگران روشن گردد.
 آنگاه از آن جهت که پیامبر ﷺ نیز بر حسب طبع بشری از
 دنیا می‌رود که خدا فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۲

به طور حتم تو می‌میری و آنها هم می‌میرند.
 حال آن که قرآن که آخرین کتاب آسمانی و آخرین

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰.

برنامه‌ی هدایت بشری است و باید تا آخرین روز عمر دنیا در میان مردم بماند، طبعاً نیاز به میّین دیگری پیدا می‌کند که پس از پیامبر ﷺ جانشین او باشد و همچون پیامبر ﷺ دارای صفت عصمت و مصونیت از هرگونه خطا و اشتباه باشد تا حقایق آسمانی قرآن از معارف و احکام را آنگونه که هست برای مردم بیان کند و لذا می‌بینیم که رسول اکرم ﷺ به امر خدا جانشینان پس از خود را به عنوان میّین، عدیل^۱ قرآن تا آخرین روز عمر بشر در دنیا معین کرده و آنها را با مشخصاتشان معرفی فرموده است.

حدیث متواتر ثقلین که همه‌ی ما شیعیان آن را شنیده و ان شاء الله آن را به ذهن خود سپرده‌ایم در منابع روایی همه‌ی فرق اسلامی از شیعه و سنی مکرراً نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)^۲

من دو چیز گرانبه‌تر از خود در میان شما باقی می‌گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نمی‌گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا روز قیامت بر من وارد شوند.

۱- برابر، هم رتبه.

۲- المراجعات، صفحه‌ی ۱۹.

در حدیث غدیر خم هم در مجمع عمومی مسلمانان به هنگام بازگشت از حَجَّة الوداع ضمن خطبه‌ی مفصل و بیان منزلت فوق‌العاده عظیم امام علی بن ابیطالب در نزد خدا آن حضرت را به عنوان وصی و خلیفه‌ی خود در میان امت معرفی کرد و سپس دست علی علیه السلام را که در کنارش ایستاده بود گرفت و بلند کرد؛ آنگونه که همه‌ی جمعیت او را دیدند.

آنگاه فرمود: ای مردم، آیا من به امر خدا ولی شما و اولی به تصرف در شما نیستم؟ همه یک صدا گفتند آری یا رسول الله، تو ولی و مولای ما هستی.

اینجا بود که با صدای هر چه رساتر فرمود:

(أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ).^۱

توجه! هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.

و به امامت امامان بعد از علی علیه السلام نیز اشاره کرد و مخصوصاً روی دوازدهمین آنان علیه السلام تأکید بیشتری فرمود و آن برگزیدگان الهی را به عنوان عدیل قرآن تا روز قیامت معرفی کرد.

حال منظور این که ما شیعه‌ی امامیه، امتیازمان از سایر مذاهب اسلامی این است که ما به حکم خود قرآن و بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شرحی که قبلاً گفته شد، قرآن را بدون مبین معصوم منصوب از جانب خدا، کافی در امر هدایت امت نمی‌دانیم و معتقدیم که بر اساس وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید امام علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیه السلام

یکی پس از دیگری در هر زمان در کنار قرآن باشند تا معارف و احکام آسمانی آن را برای امت تبیین نمایند.

در حدیث ثقلین هم رسول اکرم ﷺ فرمود: «آن دو» یعنی قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی شوند و امت اسلامی نباید آنها را از هم جدا کنند تا به ضلالت نیفتند. این اعتقاد ماست، اما دیگران از مخالفین ما در مذهب، به تبعیت از عمر بن خطاب معتقدند که:

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛ کتاب خدا [قرآن] ما را بس است.

و در به دست آوردن احکام آسمانی آن، نیاز به ضمّ ضمیمه ای نداریم!!

در صورتی که این سخن، ضدّ کلام خدا و ضدّ کلام رسول خداست، زیرا خدا فرموده:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾.

ما ای پیامبر این قرآن را به تو نازل کردیم به این منظور که تو مبین آن برای مردم باشی و رسول خدا ﷺ هم فرموده است: (اَنْتَ تَارِكٌ فِیْكُمْ التَّقْلِیْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا اَبَدًا لَّنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْخَوْضَ).

من دو چیز گرانبه را از خود در میان شما باقی می گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نمی گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا روز قیامت بر من وارد شوند.

یعنی اگر تنها قرآن را بگیرد و عترت را رها کند، به طور حتم گمراه خواهید شد. اینجا مناسب است حدیثی که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده بیان شود، آن حضرت فرمود:

(إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنِ الصَّيَامِ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ وَ عَنْ وَلايَةِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ).^۱

در موقف حساب روز قیامت که آدمی در پیشگاه خداوند عزوجل ایستاد، اولین مطلبی که راجع به آن، مورد پرسش قرار می گیرد نماز است و زکات و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت [اگر اقرار به ولایت داشت، تمام اعمالش مقبول می گردد و گرنه کلاً مردود می باشد].

حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ بِوَلَايَتِي وَ وَلايَةِ أَهْلِ بَيْتِي).^۲

قسم به خدایی که جان محمد به دست اوست، اگر بنده ای روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر وارد بر خدا گردد، خدا آن را از او قبول نمی کند تا با ولایت من و ولایت اهل بیت من با خدا ملاقات کند.

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۶۹.

۲- همان، صفحه ۱۵۰.

بخش دوّم:

چرا عنوان مذهب ما

جعفری است؟

دو عامل اصلی هدایت

حالا مطلبی که از ابتدای سخن مورد بحث قرار گرفت این بود که ما شیعه‌ی امامیه با این که امتیازمان از سایر مذاهب این است که اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داریم و در واقع ما شیعه‌ی علوی هستیم و مذهبمان نیز مذهب علوی است، پس چگونه شده که به عنوان دارندگان مذهب جعفری شناخته شده‌ایم و لذا برای توضیح مطلب به طور اجمال، اصول اعتقادی خود را بیان کردیم و رسیدیم به اینجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا عترت و اهل بیت خود علیهم السلام را که در رأس آنها امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام قرار گرفته است به عنوان «میین قرآن» و «عدیل قرآن» معرفی کرده و اعلام فرمود که این دو عامل اصلی هدایت امت، باید برای همیشه در کنار یکدیگر قرار گیرند تا امت از انحراف و کجروی مصون و محفوظ بماند.

دو رکن اساسی برای تحقق حکومت عدل الهی

ولی پس از رحلت آن پیامبر بزرگوار خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروه

منافق دنیادار جاه طلب، با انحاء توطئه ها و دسیسه های شیطانی، امام معصوم منصوب از جانب خدا را منزوی کردند و زبان گویای قرآن را از قرآن جدا ساختند و امت را به انحرافی عمیق و وسیع انداختند، البتّه می دانیم این انزوای امام، نه از آن جهت بود که او نمی توانست به مقابله ی با گروه منافق برخیزد و زمین را از لوث وجود آن نامردان پاک سازد و حقّ مسلمّ خود را به دست آورد.

او که قوّت بازو و شجاعتش زبانزد دوست و دشمن بود و میدان جنگ های هول انگیز زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ با شَجْعان نامی عرب که نام علی علیه السلام رعب و وحشت در دل آنها می افکند در خاطر همه ی امت اسلامی از مهاجرین و انصار بود و لذا می توانست با همان شهادت و شجاعت بی نظیرش به پاخیزد و آن روبه صفتان خائن را از سر راه بردارد و مسند حکومت را به تصرف خود درآورد و جمعیت ها را ساکت و آرام و مطیع خود گرداند.

این عمل به طور مسلمّ در حدّ توانایی او بود اما با شأن الهی اش سازگار نبود، او بزرگمردی است که منطقش منطبق خداوند علیم قدیر حکیم است که در قرآنش فرموده است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾^۱

دین، یعنی عقیده و ایمان که یک امر قلبی است؛ با اِکراه و اِجبار و اعمال زور و قدرت تحقّق نمی یابد. احتیاج به تفکر و

تعقل و استدلال منطقی دارد. او می‌خواهد حکومت عدل الهی در میان امت تأسیس کند و چنین حکومتی، نیاز به دو رکن اساسی دارد:

۱- وجود امام عادل.

۲- رأی و خواست مردم و اطاعتشان از امام.

اگر امام عادل بود، ولی اطاعت مردم به دنبالش نبود، طبیعی است که حکومت عادل‌ای تحقق نخواهد یافت. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام عادل معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش «علی علیه السلام» حاضر بود، ولی مردم به علل گوناگون از اطاعت فرمانش سرباز زدند؛ او هم دید دومین رکن تأسیس حکومت عدل الهی یعنی «اطاعت مردم» فراهم نیست، طبعاً کنار رفت و منزوی شد.

صبروری جانگزای امام علی علیه السلام

چنان که آن حضرت در سومین خطبه از نهج البلاغه فرموده است:

(أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى).

به خدا سوگند، پسر ابی قحافه [ابوبکر] لباس خلافت را بر خود پوشید در حالی که می‌دانست من برای خلافت مانند قطب وسط سنگ آسیا هستم.

آنگونه که گردش سنگ آسیا، قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن نمی‌چرخد و خاصیت خود را که آرد

کردن دانه‌های گندم است از دست می‌دهد، آسیای خلافت هم بر حسب امر و تقدیر خدا باید بر محور وجود من بچرخد تا خاصیت خود را که هدایت امت است ایفا نماید.

وقتی دیدم چنین شد و دیگری جای من تکیه بر مسند خلافت زد:

(فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا).

من هم جامه‌ی خلافت را رها کرده و از آن، پهلوی تهی نمودم.
(وَ طَفِئْتُ أَرْتَيْ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْبِيَةِ عَمِيَاءَ).

نشستم و به فکر رفتم که آیا با دست خالی [و نداشتن یار و یاور از مردم] حمله کرده [حق مسلم خود را مطالبه نمایم] یا آن که بر تاریکی کودی [گمراهی خلق از مسیر حق] صبر کنم.
(فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا).

دیدم صبر کردن (و در واقع سوختن و ساختن در این شرایط پیش آمده عاقلانه تر است، زیرا قیام برای مبارزه با منافقان سبب پیدایش اختلاف و شکافی عمیق میان امت می‌شد و زمینه برای نفوذ مستکبران خارجی که در کمین نشسته و انتظار فرصت برای هدم اساس اسلام می‌کشیدند فراهم می‌گردید) و لذا صبر کردم با حالتی که در چشمم خاشاک و در گلویم استخوان گیر کرده بود (شدیداً ناراحت و سرشار از غصه و غم بودم، زیرا مردم را در ضلالت و انحراف وسیع و

عمیقی می دیدم و نمی توانستم به خاطر نداشتن یار و یاور سخنی بگویم و کاری انجام دهم).

میراثم را به تاراج رفته می دیدم (که روز روشن، حقّ مسلّم را می برند و سازمان ظلم و فساد را در میان جامعه ی بشری تا قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پایه گذاری می نمایند).

چگونگی قبول خلافت از سوی امام علی علیه السلام

بیست و پنج سال امام علی علیه السلام در زمان حکومت آن سه نفر غاصب منزوی بود و پس از مرگ سوّمین آنان، انبوه جمعیت مردم برای بیعت با امام علی علیه السلام به خلافت بر در خانه اش هجوم آوردند، آنگونه که خودش فرموده است:

(فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُوفِ الضَّيْعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْعَنَمِ).^۱

هیچ چیزی مرا به رنج و تعب نینداخت مگر این که مردم مانند موی گردن گفتار به دورم ریخته از هر طرف به سوی من هجوم آوردند به طوری که از ازدحام آنان و بسیاری جمعیت، حسن و حسین علیهما السلام زیر دست و پارتفتند و ردای من از دو طرف پاره شد و برای بیعت کردن اطرافم را مانند گله ی گوسفند که در جایگاه خود گرد آید گرفتند.

۱- شرح نهج البلاغه ی فیض، جلد ۱، صفحه ی ۲۰۰.

ولی یالاسف:

(فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ).^۱

همین که بیعتشان را بر اساس اظهار طاعت خودشان پذیرفتم و به تدبیر امور خلافت پرداختم، گروهی [طلحه و زبیر و همفکرانشان] بیعتم را شکستند و گروهی [خوارج نهروان] از زیر بار بیعتم بیرون رفتند و گروه دیگر [معاویه و پیروانش] از اطاعت خدا سر باز زدند.

انحراف شرم آور مردم از صراط مستقیم

و سرانجام همان مدّعیان کاذب در امر اطاعت و بیعت، امام علی (علیه السلام) را کشتند و بار دیگر پس از قریب به پنج سال حکومت عدل الهی، مبتلا به حکومت ظالمانه‌ی جبّاران گشتند و امامان معصوم از اهل بیت رسول (علیهم السلام) را آن چنان از متن جامعه و امت اسلامی کنار زدند که نه تنها آنها را صالح برای حکومت نمی‌دانستند، بلکه به مرجعیّت برای احکام دینی هم نمی‌پذیرفتند. از باب نمونه به این جریان حزن‌انگیز بنگرید:

نقل شده در مجلسی که امام سیّد الشهداء (علیه السلام) با عبدالله بن عباس حاضر بودند، مردی وارد شد و رو به ابن عباس کرد و از او یک مسأله‌ی دینی سؤال کرد؛ او از این که با بودن امام حسین (علیه السلام) در مجلس از او مسأله‌ی دینی سؤال کرده‌اند خجالت

کشید و جواب نداد.

امام علی (ع) به آن مرد سؤال کننده فرمود: بیا نزدیک من جواب مسأله‌ات را بدهم، او با کمال جسارت گفت: من که از تو نپرسیدم؛ ابن عباس از این گفتار جسورانه‌ی آن مرد برآشت و گفت: ای مرد مؤدّب باش و حرف خود را بفهم، او حجّت خدا و امام بر ماست، ما همه باید در پیشگاه او زانوی ادب بر زمین زده از او احکام دینی خود را بیاموزیم. مرد عذرخواهی کرد و از امام جواب خود را گرفت و رفت.

منظور این که مردم به یک چنین انحراف شرم آور از صراط مستقیم حق افتاده بودند. این انحراف و کجروی در تمام مدّت حکومت جائرانه‌ی بنی امیه و بنی مروان ادامه داشت تا زمانی رسید که بنی مروان رو به انقراض رفتند و بنی عباس بنای روی کار آمدن گذاشتند.

تلاش امام باقر (ع) برای تأسیس فقه شیعه

در این گیرودار میان آن دو گروه (بنی مروان و بنی عباس)، فُرجه‌ای برای حضرت امام محمد باقر (ع) پیدا شد که مزاحمتی از طرف دستگاه حکومت نداشت و توانست در خانه‌اش را به روی مردم باز کند و شیفتگان علوم آسمانی قرآن را دور خود گرد آورد و به تبیین و تشریح معارف و احکام الهی بپردازد؛ تا آنجا که شرط زمان اقتضا می‌کرد امام باقر (ع) در تأسیس فقه مذهب شیعه اقدام و سعی و تلاش بسیار مؤثر فرمود. راویان و محدّثان کثیری تربیت کرد و پس از آن

حضرت فرزند بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام راه و رسم پدر را به گونه‌ای وسیع‌تر تعقیب نمود. حوزه‌ی علمیه‌ی بسیار پرباری به‌وجود آورد و هزاران نفر اهل علم و تحقیق و مناظره با ملحدان و پیشوایان دیگر مذاهب پرورش داد. اساس و پایه‌های مکتب تشیع را در ابعاد گوناگون علمی از فقه و کلام، ریاضی و طبیعی و... هر چه بیشتر استوارتر و محکم‌تر فرمود. در واقع احکام و معارف دینی رانده شده‌ی از متن جامعه‌ی اسلامی و اسکان داده شده‌ی در حاشیه را بار دیگر به متن جامعه آورد؛ آنگونه که در هر مسجد و محفلی راویان و محدّثان شیعی نقل حدیث می‌کردند و ندای قال‌الباقر و قال‌الصّادق علیه السلام از خود سر می‌دادند.

توسعه‌ی چشمگیر مکتب اسلام در زمان امام صادق علیه السلام البته این آزادی دینی تا وقتی ادامه داشت که هنوز حاکمان عبّاسی استقرار بر مسند حکومت نیافته بودند؛ ولی همین که آنها مستقر شدند و تسلّط بر مردم پیدا کردند، بار دیگر دوران خفقان تجدید شد و امام علیه السلام از متن جامعه کنار رفت و با شدّتی هر چه تمام‌تر در حصر حکومت جور و ستم قرار گرفت. پس سرّ این که شیعه‌ی امامیه به عنوان دارندگان مذهب جعفری شناخته شده‌اند، این بوده که هیچ کدام از امامان دیگر علیهم السلام بر اثر سلطه‌ی حاکمان جبّار از بنی امیه و بنی عبّاس مجال این را پیدا نکردند که با مردم در تماس باشند و آنها را از معارف و احکام اسلامی آن چنان که هست آگاه سازند.

تنها امام صادق علیه السلام به سبب دوران فترتی^۱ که بین بنی امیه و بنی عباس پیش آمد که یکی در حال سقوط و دیگری هنوز استقرار نیافته بود، امام علیه السلام از این فرصت خالی از مزاحمت حاکم جائز استفاده کرد و با جدّ تمام به تعمیم و توسعه‌ی مکتب اسلام پرداخت و به طور چشمگیری معارف و احکام الهی را منتشر ساخت و وسیله‌ی جامع کاملی برای استنباط احکام از کتاب و سنت به عالمان و محققان دینی تا زمان ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تحویل داد که هم اکنون قسمت عمده‌ی قریب به کل احکام فقهی شیعه، مستند به روایات منقول‌ه‌ی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد.

اگرچه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از حکومت غاصبانه‌ی آن سه نفر قریب به پنج سال زمام حکومت را به دست گرفت؛ ولی در همین مدّت کوتاه، چهار جنگ مزاحم داخلی از جنگ جمل و صفّین و نهروان پیش آمد و امام علیه السلام مجالی نیافت که معارف و احکام را آنچنان که لازم بود منتشر بنماید و سرانجام به دست مردم جاهل زمان که مدعی اسلام و ایمان هم بودند به شهادت رسید.

۱- فاصله، مدّت، در اینجا به مفهوم خالی از مزاحم.

بخش سوّم:

قدرت ولایى

امام صادق علیه السلام

سبب عدم استفاده‌ی معصومان علیهم‌السلام از قدرت قاهره‌ی خود یادآوری این نکته خالی از تناسب نیست که ما بر اساس اعتقاد حق مستدلی که داریم، می‌دانیم که امام منصوب از جانب خدا، به اذن خدا می‌تواند با یک اشاره قدرت‌های ظلام جبّار را به زانو در آورده تسلیم خود سازد، ولی این کار با موضوع اختیار عالم انسان، ناسازگار است؛ زیرا انسان باید با اختیار خود تسلیم در مقابل حق گردد نه با اکراه و اجبار و اضطرار.

از اینرو پیامبران و امامان علیهم‌السلام به امر خدا بر روال عادی با مردم مواجه می‌شوند و آنها را با ارائه‌ی آیات بیّنات، دعوت به حق می‌کنند. حال اگر مردم به قدر لازم و کافی اجابت دعوت کردند و به یاری امام برخاستند، امام زمام حکومت را به دست می‌گیرد و تشکیل حکومت عدل الهی می‌دهد و اگر مردم به قدر لازم و کافی اجابت دعوت نکردند و به یاری برخاستند، طبیعی است که امام منزوی می‌گردد و زمام حکومت به دست افراد ظلام جبّار می‌افتد.

جلوه‌ای از قدرت ولایی امام علیه‌السلام

البته گاهی که شرایط خاصّی اقتضا می‌کرد، امامان علیهم‌السلام گوشه‌ای از قدرت ولایی خود را ارائه می‌فرمودند. از باب نمونه

به این داستان عنایت فرماید:

علی اثن هُبیره استاندار منصور دوانیقی یک آدم سفاک خونخوار بیرحمی بود؛ اتفاقاً مردی به نام رُفید مورد خشم و غضب او قرار گرفت و قسم خورد تا او را نکشد، دست از او برنخواهد داشت. مرد بی گناه که از تصمیم جدی استاندار سفاک باخبر شد، دید تمام درها به روی او بسته است و هیچ راهی برای تخلّص از دست آن آدم بیرحم بی باک ندارد جز توسّل و تمسّک به دامن امام صادق علیه السلام، با این که می دانست آن حضرت نیز از طرف دستگاه حاکم تحت نظر و مراقبت شدید است و کسی حقّ ملاقات با حضرتش را ندارد. مع الوصف از راهی خود را به امام علیه السلام رسانید و عرض حاجت کرد و گفت: آقا، اگر شما نامه ای به او بنویسید و سفارشی درباره ی من بفرمایید امر شما را اطاعت نموده، عفو می کند.

امام علیه السلام فرمود: بسیار خوب، نامه لازم نیست، تو خودت پیش او برو و از زبان من به او بگو جعفر بن محمّد به تو سلام رساند و گفت رُفید در پناه من است، هیچگونه بدی به او نرسان. گفت: آقا او آدم مغرور متکبر بیرحمی است، مگر ممکن است من پیش چشم او ظاهر شوم و زنده بمانم تا بتوانم چنین حرفی به او بزنم و نتیجه بگیرم. رفتن من نزد او مساوی است با کشته شدن من.

امام علیه السلام فرمود: تو پیام از جانب من می بری و از زبان من با او سخن می گویی، برو و امیدوار باش. او دید هیچ راهی جز

عمل به دستور امام ندارد، ناچار به راه افتاد و رفت.

در بین راه به مردی رسید که بین مردم معروف بود که قیافه شناس است؛ یعنی با دیدن چهره و کف دست هر کسی، به سرنوشت او پی می برد. تا چشم او به صورت رفید افتاد، تعجب کنان ایستاد و گفت: کجا می روی، من از چهره ات نشان کشته شدن می خوانم. کف دست را ببینم؛ وقتی دید گفت: آری، تو با پای خودت به سوی کشته شدن می روی. رؤفید از شنیدن این حرف خیلی وحشت کرد. آن مرد گفت: زبانت را ببینم، وقتی زبانش را دید گفت: نترس، این زبان حامل پیامی است که اگر به کوه ها ابلاغ شود، مثل موم نرم می شوند. از این رو مطمئن باش و برو، هیچ صدمه ای نخواهی دید.

رفید می گوید: من با آرامش خاطر تمام، مستقیم رفتم پیش حاکم، او تا چشمش به من افتاد، آتش خشمش شعله ور شد و صدازد دستگیرش کنید، آمدند دست هایم را بستند، باز صدازد سیاف بیا گردنش را بزن. گفتم: امیر مهلتی بده حرفی دارم، من که دیوانه نبودم با پای خودم به سوی مرگ آمده باشم. از خشم تو نسبت به خودم نیز آگاه بودم. پس جهتی باعث شده که اینجا آمده ام. مهلتی بده که حرفم را بزنم، آنگاه هر دستوری داری صادر کن. گفت: بگو حرفت چیست؟ گفتم: مجلس را خلوت کن تا بگویم. اشاره کرد حاضران همه رفتند. گفت: بگو. گفتم: مولای من جعفر بن محمد به تو سلام رساند و فرمود: رفید در پناه من است هیچگونه بدی به او نرسان.

تا این جمله به گوشش خورد، دیدم برخاست ایستاد و گفت: بار دیگر این جمله را بگو! بار دیگر تکرار کردم. دیدم بسیار نرم شد و با خوشرویی تمام گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم که راست بگو، آیا مولای من جعفر بن محمد به من سلام رساند و تو را پناه داد. گفتم: بله، به خدا قسم آنچه گفتم، پیامی بود از مولایم که به تو ابلاغ کردم. وقتی مطمئن شد، از جای خود حرکت کرد و جلو آمد و دست‌هایم را که بسته بود باز کرد و با عذرخواهی تمام گفت: حال از تو می‌خواهم به جبران این بی‌حرمتی که درباره‌ی تو شد، دست‌های مرا ببندی. گفتم: این بی‌حرمتی که ممکن نیست از من صادر شود. گفت: تا چنین نکنی از تو راضی نخواهم شد. من ناچار دست‌های او را بستم و باز کردم. آنگاه انگشتی خود را که نگین آن، مُهرش بود و اسناد و مدارک رسمی را با آن امضاء می‌کرد به دست من داد و گفت: اینک من در اختیار تو هستم، آنچه دستور می‌دهی عمل می‌کنم.^۱

این یک نمونه از قدرت ولایی امام علیه السلام که با یک فرمان که با وساطت زبان دیگری صادر می‌کند، آدم مغرور متکبری را خاضع و رام می‌سازد.

نمونه‌ای از خضوع جباران در مقابل امام معصوم علیه السلام

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

(و ذَلَّ لَكُمْ كُلُّ شَيْءٍ).

همه چیز تسلیم و خاضع در مقابل شما می‌باشند.

نمونه‌ی دیگر از این عجیب‌تر، خضوع شخص منصور دوانیقی است در مقابل امام علیه السلام در حالی که تصمیم بر قتل امام داشت و برای همین احضارش کرده بود.

راوی به نام محمد بن عبدالله اسکندری گفته است: یک شب من نزد منصور خلیفه‌ی عباسی بودم، دیدم بسیار ناراحت و خشمگین است و با عصبانیت تمام گفت: من از جهت جعفر بن محمد شدیداً نگرانم و امشب تصمیم گرفته‌ام او را به قتل برسانم. آنگاه غلامان خود را صدا زد و دستور داد که بروند و امام را بیاورند. آنها رفتند و من سخت پریشان حال شدم و مضطرب که آیا کار به کجا خواهد کشید؟! در این حال بودم که دیدم پرده‌ی قصر بالا رفت و امام علیه السلام وارد شد؛ من ترس و وحشتم بیشتر شد، ولی دیدم منصور تا چشمش به امام افتاد، از جا برخاست و با اضطراب تمام با سرو پای برهنه به استقبال امام شتافت، در حالی که رنگ از رخس پریده بود و تنش می‌لرزید، آنگونه که دندان‌هایش به هم می‌خورد. جلو رفت و به امام سلام کرد و با خضوع تمام دست آن حضرت را گرفت و بالای تخت خود بُرد و سر جای خودش نشانید و خودش با دو زانوی ادب مقابل امام نشست و خوشامد گفت. آنگاه گفت: آقا چه شده که این وقت شب قدم رنجه فرموده و اینجا تشریف آورده‌اید؟ امام علیه السلام فرمود: تو مأمور فرستاده و

احضارم کرده‌ای. گفت: آقا من هرگز چنین جسارتی نکرده‌ام، مأمور اشتباه کرده است، حال که قدم بر چشم من نهاده‌اید، تشکر می‌کنم و هر امری دارید بفرمایید اطاعت می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: تنها چیزی که من از تو می‌خواهم این که بی‌موقع احضارم نکنی. این جمله را فرمود و از جا برخاست و با بدرقه‌ی منصور از قصر خارج شد.

راوی می‌گوید: من از دیدن این جریان سخت در تعجب و حیرت فرو رفتم که چگونه شد؟! دیدم منصور از بدرقه‌ی امام علیه السلام برگشت، اما مثل آدمی که چند فرسخ راه رفته و بار سنگین به دوش کشیده، خسته و کوبیده شده است؛ بدون این که با من حرفی بزند افتاد روی تخت و خوابید. من نشستم. چند ساعت طول کشید، بعد نصف شب از خواب بیدار شد، دید من نشسته‌ام، گفت: بنشین من قضای نمازم را بخوانم و بعد داستانی برایت بگویم. من نشستم و او نماز خواند و آمد و گفت: چون تو محرم اسرار من هستی این مطلب را به تو می‌گویم، ولی نشنوم که به کسی این را گفته باشی.

من تصمیم داشتم امشب جعفر بن محمد را در همین جا بکشم، اما وقتی وارد قصر شد دیدم ناگهان اژدهایی مهیب و قوی هیکل در کنارش وارد قصر شد که دهان باز کرده، لب بالایش را بالای قصر گذاشته و لب پائینش را پایین قصر و دُمش را دور قصر چرخانده با زبان عربی فصیح به من گفت: اگر آسیبی به آقا برسانی، این قصر را با تو و با همه چیزش

می‌بلعم. من هم دیدی که چگونه حالم دگرگون شد و بر خود لرزیدم و کوچک‌ترین کاری نتوانستم انجام بدهم.^۱

منشأ سکوت و قیام امام معصوم علیه السلام

منظور این که امام منصوب از جانب خدا، با اذن خدا و تقدیر خدا، دارای علم محیط به همه چیز و قدرت بر ایجاد همه چیز است ولی در عالم طبع از جانب خدا موظف است مانند سایر افراد بشر روی موازین عادی حرکت کند و لذا گفتیم اگر مردم به دعوتش لبیک اجابت گفتند و به یاری‌اش برخاستند، او وظیفه دارد زمام حکومت را به دست گیرد و با مستکبران دشمن حق به مبارزه برخیزد و تا حدّ بذل جان و ریخته شدن خون خود و عزیزانش هم پیش برود.

ولی اگر مردم تن به قبول دعوتش ندادند و به قدر لازم و کافی به یاری‌اش برخاستند، در این صورت او وظیفه‌ی سکوت و تسلیم شدن در مقابل حوادث و وقایع دارد تا آنجا که ممکن است به دست حاکم جائری محکوم به تبعید و یا زندانی شدن گردد و یا احياناً خود و عزیزانش کشته شوند و لذا دیدیم یک روز، شرایط خاصی مقتضی شد که حضرت امام صادق علیه السلام با یک فرمان مع الواسطه علی بن هبیره استاندار سفاک را خاضع در پیشگاه خود سازد و عجیب‌تر از آن، منصور دوانیقی سلطان جبّار مستکبر را که تصمیم بر قتل گرفته

و احضارش کرده بود، با ارائه‌ی یک صحنه‌ی هول‌انگیز آن چنان مرعوبش گرداند که لرزه بر اندامش بیفتد و توانایی کمترین رفتار و گفتار خلاف احترام و ادب نسبت به امام علیه السلام را در خود نبیند.

ولی روز دیگر آن امام قادر، آن چنان سکوت از خود نشان داد که شبانه مأمور منصور از دیوار خانه‌اش بالا رفت و آن حضرت را که در حال نماز بود دستگیر کرد و اجازه‌ی پوشیدن لباس هم به آن حضرت نداد و با سر و پای برهنه به قصر منصور آورد. او بی‌حرمتی‌ها نسبت به امام علیه السلام از خود نشان داد و سرانجام مسمومش نمود.^۱

آخرین سفارش امام صادق علیه السلام به هنگام شهادت

راوی می‌گوید، در ساعات آخر عمر شریفش به عیادتش رفتم. دیدم امام علیه السلام آن قدر لاغر شده که گویی تنها سر در بدن شریفش باقی مانده. گریان شدم. فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: مولای من! شما را در این حال می‌بینم متأثرم. فرمود: تقدیر خدا درباره‌ی بنده‌ی مؤمنش خیر است. اگر مالک مابین مشرق و مغرب شود؛ خیر است و اگر بدنش قطعه - قطعه هم بشود، باز برای او خیر است.

دستور داد همه‌ی بستگانش را کنار بسترش جمع کردند. در آخرین لحظات عمر شریفش نگاهی به چهره‌ی همه

۱- منتهی الامال، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۳.

افکند و فرمود:

(إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ).^۱

به یقین، شفاعت ما نمی‌رسد به کسی که نماز را سبک بشمارد!
توجه دارید که نفرمود، تارک الصَّلَاة و بی نماز مشمول
شفاعت نمی‌شود، بلکه فرمود، نماز خوانی که نماز را سبک
بشمارد! مثلاً گاهی بخواند و گاهی نخواند یا از اوّل وقت تأخیر
بیاندازد و رعایت احترام و ادب به هنگام ادای نماز را ننماید، از
شفاعت ما محروم می‌گردد.

آنگاه اسم چند نفر از بستگانش را برد و فرمود: فلان مبلغ
پول به فلان شخص و فلان مبلغ به فلان آدم بدهید و... یکی از
حُضَر گفت: آقا! آن کسی که با کارد به شما حمله کرد و
می‌خواست شما را بکشد، دستور می‌دهید به او پول بدهند؟!
فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خدا فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾.^۲

پیوندهایی را که خدا به برقرار داشتن آن فرمان داده است،
برقرار می‌دارند...^۳

یعنی این کار من «صله‌ی ارحام» است و خدا دستور
صله‌ی ارحام داده است...!

۱- منتهی الامال، جلد ۲، صفحه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه‌ی ۲.

مدینه و قیامت عظیم

امام کاظم علیه السلام فرموده است: من جنازه‌ی پدرم را با دو قطعه جامه‌ی احرام - که موقع احرام می‌پوشید- کفن پوشاندم و عمامه‌ای هم که از امام سجّاد علیه السلام مانده بود - بر سرش بستم... در کربلا آیا کفن به غیر بوریا نبود که پیکر مولای عزیزمان حسین علیه السلام را در آن بپوشانند؟! نه تنها کفن نکردند، بلکه آن پیراهن چسبیده به تنش را هم از بدن غرق در جراحتش بیرون کشیدند....!

در مدینه روز بیست و پنجم شوال در تشییع جنازه‌ی امام صادق علیه السلام غوغا شد و رستاخیز عظیم به وجود آمد اما در کربلا نه تنها از جنازه‌ی حسین عزیز علیه السلام تشییع نکردند بلکه پسر نانجیب سعد دستور داد اسب‌ها را نعل تازه زدند و...

وَ اَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ قَتَلُونِي

وَ بِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي

مدینه چند روز قیامتی عظیم به خود دیده است، یکی از آنها روزی بود که پیکر پاک و مقدّس امام صادق علیه السلام روی دوش مردم به سمت بقیع می‌رفت تا به خاک سپرده شود؛ از غوغا و ازدحام جمعیت تشییع کننده، رستاخیزی عظیم به وجود آمده بود. در آن میان شاعری از دوستان اهل بیت علیهم السلام با دلی سوخته و چشمی گریان می‌گفت:

أَتَذَرُونَ مَاذَا يَحْمِلُونَ إِلَى الثَّرَىٰ

بثِيراً ثَوَىٰ مِنْ رَأْسِ عَلِيٍّ شَاهِقِ

آیا می دانید مردم، چه پیکر پاک و مقدّسی را روی دوش گرفته
می برند خاکش کنند، دریای علم و قدس و طهارت فرود آمده از
بلندترین قلّه‌ی عزّ و جلال کرامت.

غَدَاةٌ حَتَّى الْحَاثُونِ فَوْقَ ضَرِيحِهِ
تُراباً وَ أَوْلَىٰ كَانَ فَوْقَ الْمَفَارِقِ
صبحگاهی خاک روی بدنی ریختند که ای کاش، آن خاک بر
سر آدمیان ریخته می شد.

یک روز دیگری هم مدینه به خود دید که قیامتی برپا
شد و آه و ناله و افغان از زمین و آسمان برخاست؛ آن روزی
بود که کاروان اسیران کربلا از شام به مدینه باز می گشتند.
یکی جامه‌ی سیاه بر تن کرده روی اسب نشسته بود و پرچم
سیاه به دست گرفته میان کوچه‌های مدینه می گشت و ناله کنان
و اشک ریزان می گفت:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا
قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمُعِي مِذْرَارُ
الْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجُ

وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ
ای اهل مدینه دیگر مدینه جای ماندن نیست، حسین شما را
کشتند و پیکر آغشته به خونس را در کربلا گذاشتند. سر بریده‌اش را در
بیابان‌ها و شهرها چرخانند.

بخش چهارم:

قدرت تأثیر و تصرّف

رهبران آسمانی

خضوع عالم در مقابل اراده‌ی انبیاء و اولیاء علیهم السلام

ما در زیارت جامعه‌ی کبیره که جامع فضائل

امامان علیهم السلام است می‌خوانیم:

(قَبِّلَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ
الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ...).

من، شهادت می‌دهم و اعتقاد به این دارم که خداوند، شما اهل

بیت رسول را به شریف‌ترین جایگاه و برترین منازل مقربان درگاه خود

و رفیع‌ترین درجات پیامبران مرسل بالا برده است... تا آنجا که:

(لَا يَبْقَىٰ مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ.... وَلَا مُؤْمِنٌ
صَالِحٌ وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ... إِلَّا عَرَفَهُمْ
جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ).

هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر مرسل.... و هیچ مؤمن

نیکوکار و هیچ فاسق بدکاری و هیچ جبار معاندی نیست.... مگر

این که خدا جلالت امر و عظمت مقام و منزلت شما را به آنان

شناخته است.

آن گونه که تمامی مخلوقات؛ از زمینیان و آسمانیان، در

مقابل عظمت و جلالت شأن شما خاضعند.

در قرآن کریم می خوانیم که خداوند انبیاء و رسولان خود را متصرف در عالم قرار داده که می توانند با اراده‌ی خود دگرگونی در موجودات از هر قبیل که باشند ایجاد کنند. آسمان و زمین، کوه و دریا، آتش و باد را به اذن خدا مسح فرمان خود سازند. آتش نمرودی برای جناب ابراهیم علیه السلام مبدل به گلستان می شود:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾.^۱

دریا زیر پای موسی علیه السلام و لشگریانش تبدیل به جاده و راه می گردد:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ...﴾.^۲

تخته سنگ‌های سفت و سخت کوهستان، به خواست آن حضرت، چشمه‌های جوشان می شوند:

﴿...فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ...﴾.^۳

باد، تحت تسخیر سلیمان علیه السلام قرار می گیرد و:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ...﴾.^۴

جناب داوود علیه السلام کوه‌ها را با خود در تسبیح خدا هم صدا می کرد:

﴿...سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ...﴾.^۵

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

۲- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۶۳.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۰.

۴- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۸۱.

۵- همان، آیه‌ی ۷۹.

رسول اکرم ﷺ با اشاره‌ی انگشت، ماه را دو نیم کرد:

﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۱.

در یک شب، با نبود هیچ وسیله‌ای از وسایل مادی، تمام آسمان‌ها را زیر پا گذاشت تا به عرش اعلی رسید:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲.

اینها نمونه‌ای از قدرت تصرف انبیاء ﷺ در موجودات عالم و خضوع تمامی موجودات عالم در مقابل اراده‌ی انبیاء ﷺ است.

همه‌ی عالم خاضع در مقابل هیبت انبیاء و اولیاء ﷺ

حال وقتی امامان ﷺ از اهل بیت رسول خاتم ﷺ بر اساس ادله‌ی مُتَقَنَّة^۳، افضل و ارفع از همه‌ی انبیاء و رسولان خدا ﷺ شدند، بدیهی است که قدرت تصرفشان در موجودات عالم بیشتر و خضوع موجودات در مقابل عظمت آن مقرّبان درگاه خدا نیز مسلّم‌تر خواهد بود و خداوند حکیم رمز این تسلّط آن رجال الهی بر عالمیان را در سوره‌ی انبیاء نشان داده و فرموده است:

﴿...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا

رَعْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۴.

...آنان، چنین بودند که در انجام کارهای نیک سرعت داشتند

۱- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.

۳- محکم و استوار.

۴- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۰.

و ما را از روی رغبت و امید به رحمت و ترس از اخذ و عقاب

می خواندند و در مقابل ما خاشع بودند...

و در یک کلمه، بنده‌ی مطیع فرمانبردار ما بودند. از این رو ما هم تمام عالم را مطیع فرمانبردار و خاشع در مقابل آنها قرار دادیم، حتی جباران و قدرتمندان مستکبر اگرچه به ظاهر گردنکشی می کردند و به جنگ و ستیز با آنها بر می خاستند، ولی در باطن جان از آنها می ترسیدند و از ترس آنها خواب آرام نداشتند.

فرعون مصری با آن همه علو و اقتداری که داشت و خدا در باره اش فرموده:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ...﴾^۱

به یقین، فرعون در زمین اقتداری به دست آورد...

در عین حال، او از حضرت موسی (علیه السلام) پیامبر بزرگوار خدا وحشت داشت. از طریق پیشگویی کاهنان زمان آگاه شده بود که مردی از میان بنی اسرائیل به پا خواهد خاست و بساط ستمگران را خواهد برچید. او پیش از انعقاد نطفه‌ی آن حضرت، دست به کار جلوگیری از پیدایش او گشت و دستور داد هر پسر بچه‌ی نوزاد از بنی اسرائیل را سر بریدند. هر زن آبستن از آنها را شکم دریدند!

صد هزاران طفل سر بُریده شد

تا کلیم الله صاحب دیده شد

نمرود ستمگر، از ترس جناب ابراهیم خلیل علیه السلام بود که دستور داده بود خروارها هیزم جمع کرده و برای سوزاندن یک نفر در یک میدان وسیع آتش افروختند و خدا آن را تبدیل به گلستان نمود. یزید پلید با آن همه قدرت و سلطنتی که داشت از امام سید الشهداء علیه السلام می ترسید که برای کشتن یک نفر یا هفتاد و دو نفر، سی هزار یا هفتاد هزار تن لشکر مجهز به صحرای کربلا ریخته بود!

منصور دوانیقی عباسی از حضرت امام صادق علیه السلام وحشت داشت که آن حضرت را از مدینه به عراق منتقل کرد و تحت نظر نگه داشت و نگهبانان بر در خانه‌ی امام علیه السلام گماشت که کسی با آن حضرت در تماس نباشد.

هارون عباسی نیز از ترس بود که امام کاظم علیه السلام را از مدینه به عراق آورد و چهار سال یا هفت و یا چهارده سال در زندان نگه داشت و سرانجام مسمومش ساخت.

آری، انبیاء و امامان علیهم السلام همه دارای سطوت و هیبت بودند و مستکبران عالم را از خوف خود می لرزاندند و لذا در فضیلت تلاوت سوره‌ی انبیاء می خوانیم:

(مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ حُبًّا لَهَا كَانَ مَهِيْبًا فِي أَعْيُنِ النَّاسِ).^۱

هر کس سوره‌ی انبیاء را با علاقه‌مندی به آن بخواند، در نظر مردم با هیبت دیده می شود!

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۵۶، با اندکی تفاوت.

اما مقصود از این که سوره‌ی انبیاء را دوست داشته باشد این که علاقه‌مند به راه و رسم انبیاء و پیامبران الهی علیهم‌السلام باشد و خود را متخلق به اخلاق آن مقرّبان درگاه خدا گرداند. در رفتار و گفتار و دیگر شئون زندگی، نمونه‌ای از تربیت شدگان در مکتب انسان‌ساز آنها باشد، و گرنه تنها خواندن این سوره و تلفّظ به الفاظ آن و یا انباشتن مفاهیم آن در ذهن، بدیهی است که اثر تربیتی و سازندگی نخواهد داشت و هیبت و سطوتی برای قاری آن تولید نخواهد کرد.

قدرت تأثیر و تصرف اولیای الهی در کائنات

در این حدیث شریف منقول از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به

عنوان حدیث قدسی بیندیشید:

(قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّائِلَةِ حَتَّى أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ).^۱

حاصل مضمون حدیث این که: بهترین و محبوب‌ترین راه برای تقرّب به خدا، راه عبودیت و بندگی است که با انجام فرایض و نوافل آن را می‌پیماید! تا آنجا می‌رسد که محبوب خدا می‌گردد و نتیجه‌ی محبوبیت در نزد خدا، آن می‌شود که

خدا عقل و قلب و تمام مشاعر و قوای بنده‌ی محبوب را تحت تدبیر خود گرفته و طبق رضای خود آنها را می‌چرخاند و می‌گرداند؛ در این موقع است که چشم بنده نمی‌بیند جز آنچه را که خدا می‌خواهد و گوش بنده نمی‌شنود جز آنچه را که خدا می‌پسندد و زبان بنده نمی‌گوید جز آنچه را که خدا رضا دارد و هر دم که خدا را بخواند، جوابش می‌دهد و هر چه که از خدا بخواهد، عطایش می‌کند و بلکه بر اثر فرو رفتگی در ریای طاعت و فناء در بحر محبت چنان می‌شود که چشم و گوش و دست و زبانش، مظهر فعل حق می‌گردد.

یعنی همانگونه که خدا حقایق اشیاء را می‌بیند و از خفیات امور آگاه است، او نیز چنین می‌شود و همان‌طور که گفتار خدا در عالم مؤثر است و دست قدرت او کار می‌کند، همچنین گفتار بنده‌ی محبوب خدا نیز در عالم مؤثر گشته و دست قدرت او متصرف در کائنات می‌شود؛ چنان که در سوره‌ی انسان خطاب به آن چنان بندگان فرموده است:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۱

شما نخواهید خواست؛ مگر این که خدا بخواهد...

یعنی خواست شما جز خواست خدا نمی‌باشد! خواست خدا هم که ایجاد کردن و هستی بخشیدنش حتمی است. نمونه‌ای از این نفوذ اراده و تصرف در کائنات قصه‌ی عبدالله بن یحیی کابلی است که خدمت امام صادق علیه السلام مشرف

شد و گفت: من گاهی که مسافرت می‌کنم بین راه حیوان درنده‌ای سر راهم پیدا می‌شود و من وحشت می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: طبق این دستور که می‌دهم عمل کن رفع خطر می‌شود. هرگاه آن حیوان سر راحت آمد آیه الکرسی را بخوان و بعد بگو: (عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبِعَزِيْمَةِ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَبِعَزِيْمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُودَ وَبِعَزِيْمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةِ عليه السلام).^۱

آن حیوان بر می‌گردد و تعرّضی به شما نمی‌کند. عبدالله پس از چندی که با پسر عمویش همسفر شد، در بین راه، حیوان درنده‌ای سر راهشان آمد. عبدالله به دستور امام علیه السلام عمل کرد و آیه الکرسی را خواند و جمله‌ای را هم که امام علیه السلام تعلیم کرده بود گفت. آن حیوان بدون کمترین تعرّضی از همان راه که آمده بود برگشت و رفت!

پسر عموی عبدالله که همراهش بود و تا آن روز اعتراف به ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله نداشت، از مشاهده‌ی آن جریان که به تعلیم امام صادق علیه السلام بود مُسْتَبْصِر شد و اقرار به حقیقت مذهب تشیع کرد. عبدالله پس از گذشت مدّتی که خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شد و جریان را نقل کرد، امام علیه السلام فرمود: (أَتَرَىٰ إِنِّي لَمْ أَشْهَدْكُمْ بِئُسْمَا رَأَيْتَ).

آیا تو گمان می‌کنی که من شاهد وضع و حال شما نبودم؟ بدگمانی کرده‌ای و پی به حقیقت نبرده‌ای. آنگاه فرمود:

۱- مصباح الکفعمی، صفحه‌ی ۲۰۲، با اندکی تفاوت.

(إِنَّ لِي مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أُذُنًا سَامِعَةً وَ عَيْنًا نَاطِرَةً وَ لِسَانًا نَاطِقًا).^۱

من همراه هر یک از دوستانم گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویا دارم!

آن فرمان من بود که از زبان تو صادر شد و آن حیوان را برگردانید؛ علامتش این که شما در آن موقع کنار نهر آبی بودید و پسر عموی تو که معترف به ولایت ما نبود، آن روز مُشْتَبَر شد و اسمش در میان شیعیان ما مضبوط است. این جمله را هم در زیارت جامعه می خوانیم:

(وَ دَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِّكُمْ).

همه چیز در پیشگاه شما خاندان رسول رام و خاضع است. یک فرمان امام صادق علیه السلام از زبان عبدالله بن یحیی که صادر می شود، حیوان درنده را به خضوع و ا می دارد.

قدرت روحی نافذ حضرت زینب علیها السلام

شنیده ایم عقیله ی بنی هاشم - زینب کبری علیها السلام - را روز دوازده محرم با لباس اسارت وارد شهر کوفه کردند، در حالی که شهر سراسر غلغله و غوغا بود. زنان و کودکانی اسیر آورده اند، سرهای بریده بالای نیزه ها زده اند، طفل ها می کوبند و شیپورها می زنند. شترها و اسب ها همه می کنند. انبوه جمعیت از زنان و مردان و کودکان داد و فریاد دارند. در چنین

شرایطی، زینب کبری علیها السلام که خود اسیر است و مصیبت‌های
جانسوز فراوان دیده است؛ می‌خواهد به طور عادی و بدون
بلندگو صحبت کند و جریان مهمی را به سمع مردم برساند؛
طبیعی است که شدنی نیست و راهی جز اِعمالِ یک قدرت
روحی معنوی وجود ندارد و لذا به نقل ارباب مقاتل:

(فَأَوَّمَاتُ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا).

اشاره‌ای به سمت مردم کرد که ساکت شوید.

همین یک اشاره چنان کرد که:

(ارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَ الْجَرَّاسُ).^۱

نفس‌ها به سینه‌ها برگشت و [شترها و اسب‌ها متوقف شدند و
قهرآ] زنگ‌ها [که به گردنشان بود] از صدا افتاد و شهر با آن غوغا
یکباره سکوت محض شد. با داشتن این قدرت روحی، به امر
خدا، تن به اسارت می‌دهند و امام سیدالساّجِدین علیه السلام با تن
رنجور، زنجیر به گردن، بیابان‌ها و شهرها گردانده می‌شود.

انتظار اولیای دین علیهم السلام از شیعیان

در واقع رمز مطلب همان است که در سوره‌ی انبیاء ارائه

شده است:

﴿...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونََنَا

رَغْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾.

آن مردان مقرب درگاه خدا، به‌راستی بندگان خاشع در

پیشگاه خدا هستند و در همه جا و در همه حال، دست استغاثه و استمدادشان به سوی خالقشان دراز است و جز خدا مدْعُو و معبودی ندارند و از هر جهت تسلیم امر خدا بوده و رضا به قضای خدا از هر قبیل که باشد می دهند.

از ما هم - که ادّعیای پیروی از آن هادیان و مربّیان آسمانی داریم - پیمودن همین راه را خواسته اند که در حدّ استطاعت خود، پا روی اهواء نفسانی خود بگذاریم و سر تسلیم و خشوع در برابر فرمان خدا فرود آوریم که تنها راه ارتقاء و نیل به مقامات عالیه و صعود به عالم قرب خدا، مخالفت با هوای نفس است و تنها سبب انحطاط به درجات سافله و سقوط در درکات دوری از خدا متابعت از هوای نفس است. این سخن خداوند حکیم است:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۖ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱

آن کس که طغیان کرد و زندگی دنیا را ترجیح داد، به یقین آتش شعله ور جهنّم مأوی و جایگاهش خواهد بود! اما آن کس که خائف از مقام [عدل] پروردگارش شد و نفس خویش از هوی پرستی باز داشت، به یقین بهشت اقامتگاهش خواهد شد! در آیه ی دیگر فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ۖ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ

خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...^۱
 آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را معبود [و مطاع] خود
 قرار داده و در نتیجه خدا او را به عقوبت ضلالت و گمراهی از
 حق مبتلا ساخته و مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده روی
 چشم [عقل]ش افکنده است...

به جناب داود پیامبر عليه السلام وحی شد:
 (يَا دَاوُودَ حَدِّثْ أَصْحَابَكَ مِنْ حُبِّ الشَّهَوَاتِ فَإِنَّ
 الْقُلُوبَ الْمُتَعَلِّقَةَ بِالشَّهَوَاتِ عُقُولُهَا مَحْجُوبَةٌ عَنِّي).
 ای داود، اصحاب خود را از دلبستگی به شهوات تحذیر کن،
 چه آن که دلدادگان به شهوات، عقل‌هایشان از من در حجاب
 است [و رابطه‌ای با من ندارند].

از امام صادق عليه السلام منقول است:
 (أَغْلِقْ أَبْوَابَ جَوَارِحِكَ عَمَّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ إِلَى
 قَلْبِكَ).^۲

درهای اعضا و جوارحت را از انجام کاری که ضرر به قلبت
 می‌رساند [و دل را از یاد خدا غافل می‌سازد و از خدا جدایش می‌کند]
 ببند که خدا فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۖ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
 سَلِيمٍ﴾.^۳

[روز قیامت]، روزی [است] که نه مالی نافع به حال انسان

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۳۰۷.

۳- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

خواهد بود و نه فرزندانی، تنها کسی آن روز رستگار است که با قلبی سالم [از بیماری‌های اخلاقی و عملی] وارد بر خدا گردد. بسیاری از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها که ناپسند در نزد خداست، آثار شومش از گذرگاه چشم و گوش و زبان وارد بر قلب می‌شود و قلب را به بیماری مهلک دوری از خدا مبتلا می‌سازد. قلب سلیم، آن قلبی است که هر چه را که غیر خداست از خود بیرون ریخته و تنها خدا را در خود جا داده است.

از مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده: من بردر خانه‌ی دل نشستم و هر چه غیر خدا بود راهش ندادم. حال آیا قلب ما چه وضعی دارد؟ شهر بی در و دروازه است و به روی هر چه غیر خدا باز است و جایی برای خدا در آن باقی نمانده است!

﴿...اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۱

هوای نفس حکومت مطلقه در آن پیدا کرده و نسبت به خدا مُهر بر گوشش خورده و پرده روی چشمش افتاده است؛ نه صدایی از خدا می‌شنود و نه جمالی از خدا می‌بیند.

رسیدن به خواسته‌ی دل سعادت نیست

ما باید همیشه به خدا پناه ببریم تا خدا این حالت را برای ما نیاورد که به سبب غلبه‌ی هواهای نفسانی نتوانیم راه را از چاه تشخیص بدهیم.

امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

(إِلَهِي لَا حَوْلَ لِي وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ وَلَا نَجَاءَ لِي
مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِعِصْمَتِكَ).^۱

خدایا! اگر حول و قوه‌ی تو پشتیبان من نباشد، نمی‌توانم خود
را از چنگال حوادث برهانم. نمی‌توانم چراغ عقلم را در مقابل
این همه توفان‌های سهمگین شهوات روشن نگه دارم.

و لذا به ما گفته‌اند زیاد بگویند: «لا اله الا الله، لا حول و لا
قوة الا بالله»؛ انسان باید معترف شود که خدایا! من هیچم، من
پوچم. من اگر خودم باشم و خودم، گرفتار می‌شوم. توفان‌های
سهمگین شهوات از همه سوره‌ی می‌وزد و چراغ عقلم را
خاموش می‌کند. به ما فرموده‌اند، بعد از نماز صبح و نماز مغرب
هفت بار بگویند: «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا
بالله العلي العظيم».^۲

بدانید آن قدرتی که خاک را حرکت داده و تبدیل به
این انسان زنده کرده؛ نطفه‌ی کور و کر و لال را تبدیل به
انسانی بینا و شنوا و گویا کرده؛ اگر او را به حال خودش رها
می‌کرد، هنوز همان خاک مرده بود و همان نطفه‌ی کور و لذا
مولای ما امام سیدالسادین علیه السلام عرضه می‌دارد:

(اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ مِنَ الضُّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ
بَيَّيْنَتْنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا).^۳

خدایا تو ما را از ضعف و ناتوانی ساخته‌ای [پایه‌ی ساختمان

۱- بحارالانوار، جلد ۹۱، صفحه‌ی ۱۴۳.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۲۸.

۳- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۵.

وجود ما ضعف و ناتوانی است [خمیر مایه‌ی ما سستی و

بیچارگی است. ما از آب پست و بی ارزش ساخته شده ایم.

این چنین موجودی را که از ضعف و سستی ساخته شده، اگر به حال خودش رها کنند، افتاده و ساقط است. همان قدرتی که در مراحل گذشته‌ی خلقت پشتیبان ما بوده تا ما را به اینجا رسانده، همان قدرت باید در مراحل بعدی حیات نیز پشتیبان و نگهبان ما باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن مقام و عظمتش، آخر شب بر می‌خاست، در سجده گریه می‌کرد و می‌گفت: «الهی لا تَکِلْنی الی نَفْسِی طَرَفَةً عَینِ اَبَدًا»؛ «خدایا! یک چشم برهم زدن مرا به حال خودم رها نکن.

او می‌گوید، مرا به حال خودم رها نکن؛ پس ما چه می‌کنیم؟ بعضی گمان می‌کنند سعادت در تأمین خواسته‌های دل است و هر کسی به خواسته‌های دلش برسد به سعادت رسیده و کامیاب شده است. به همین جهت در این راه می‌تازند تا آمال و آرزوها را لباس تحقّق بپوشانند. این اشتباه بزرگی است. شقاوت است، سعادت نیست. به خواسته‌های دل رسیدن، به دام شقاوت افتادن است. در سوره‌ی یوسف نیز قرآن کریم دو نمونه نشان می‌دهد. هم انسان هوسبازی که تمام همّش نیل به هوسهاست؛ هم انسان پا روی هوس نهاده‌ای که همه‌ی هوس‌ها را کوبیده است. زلیخا یک زن متشخص بود که به تمام آن چه یک زن در عمرش آرزو دارد رسیده بود. همه چیز داشت:

زیبایی، جوانی، تشخص، قدرت، ثروت و... ولی یک چیز کم داشت و آن فرقان بود. تشخیص نمی داد مصلحت کدام است و مفسده کدام؟ پشت پرده را نمی دید. آن کاخ مجلل را می دید، آن زندگی غرق در رفاه را می دید. خیال می کرد تمام مایه ی سعادت و خوشبختی همین هاست.

بخش پنجم:

موعظ و کلمات نورانی

امام صادق علیه السلام

ما اصل همه‌ی خیرات و نیکی‌ها هستیم

حالا چند جمله‌ای از مواعظ نورانی امام صادق (ع) را

مورد بحث قرار می‌دهیم. ایشان در حدیثی فرموده‌اند:

(تَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ).

[خاندان عصمت] منشأ همه‌ی خیرات و ریشه و اصل همه‌ی

نیکی‌ها هستیم.

یعنی خداوند آن مقربان درگاه خود را به گونه‌ای

خلقشان کرده که سرچشمه‌ی کلّ خیرات و برکاتند.

(وَعَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ).

و دشمنان ما نیز اصل و ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها هستند.

(وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ).

تمام زشتی‌ها از شاخه‌های وجود آنهاست.

(فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكُلُ

الرِّبَا وَ أَكُلُ مَالِ الْيَتِيمِ بَغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعْدَى الْخُدُودِ الَّتِي

أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ

الزَّنا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ).^۱

پس دروغ و بخل و سخن چینی و فتنه انگیزی و رباخواری و تجاوز از حدود و مرزهای الهی و ارتکاب گناهان اعم از آشکار و نهان از زنا و سرقت و اشباه این امور همه نشأت گرفته از ناحیه‌ی دشمنان ماست.

آنگاه فرمود:

(فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا).^۱

بنابراین دروغ گفته است آن کسی که پنداشته که او با ما [اهل بیت همسو و همراه] است در حالی که [از حیث اخلاق و عمل] آویخته به شاخه‌های دشمنان ماست.

این جمله‌ی امام علیه السلام به راستی برای ما مدعیان تشیع خیلی وحشت انگیز است که باید دقیقاً در شئون زندگی خود تجدید نظر کنیم، نکنند در واقع عملاً دنباله‌رو دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت باشیم و پیش خود می‌پنداریم از پیروان اهل بیت نبوتیم آخر نه مگر اهل بیت طهارت شجره‌ی طیبه و درخت پاکی هستند که جز میوه‌ی طیب و طاهر از خود چیزی تحویل نمی‌دهند، حال اگر ما دیدیم از درخت وجود ما جز اخلاق زشت و اعمال ناپاک چیزی بارز نمی‌گردد، طبعاً باید بفهمیم که معلوم می‌شود شاخه‌ی وجود ما، پیوند خورده‌ی با شجره‌ی طیبه اهل بیت علیهم السلام نمی‌باشد که خود امام صادق علیه السلام فرموده است:

(فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا).

دروغ گفته آن کسی که گمان کرده شاخه‌ی وجودش

پیوند خورده به درخت پاک و شجره‌ی طیّبه‌ی ماست و حال آنکه میوه و محصول اخلاق و اعمال بدش، نشان دهنده‌ی این است که شاخه‌ی وجودش، پیوند خورده به درخت ناپاک شجره‌ی خبیثه‌ی دشمنان ماست.

حاصل اینکه اگر راستی ما باورمان شده است که سعادت جاودانه‌ی ما در گرو ارتباط و اتّصال با اهل بیت رسالت علیهم‌السلام است و بس، پس چاره‌ای جز اصلاح اخلاق و اعمال خود نداریم تا تشابهی با زندگانی مقرّبان درگاه خدا پیدا کنیم، وگرنه تنها ادّعای محبّت داشتن و شعار دادن و خود را علوی، فاطمی، حسینی و جعفری معرفی کردن، کافی در تحقّق تشیّع نمی‌باشد زیرا معیار و میزان، گفتار خود آن بزرگواران است نه ادّعای ما، آن گفتار امام صادق علیه‌السلام است که فرموده است:

(نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بَرٍّ وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ).

هر که را دیدید که منشأ خیر است، بدانید او با ما در ارتباط است و هر که را دیدید که منشأ شر است، بدانید او با دشمنان ما مرتبط است.

آیا ما واقعاً جعفری هستیم؟

از این هراس انگیزتر این حدیث است که باز از حضرت امام صادق علیه‌السلام در اصول کافی^۱ نقل شده که فرموده است:

(حَلَقَ فِي الْمَسْجِدِ يَشْهَرُونَنَا وَ يَشْهَرُونَ أَنْفُسَهُمْ

أُولَئِكَ لَا يَسُوا مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ أَنْطَلِقُ فَأَوَارِي وَ
 أُسْتَرُ فَيَهْتَكُونَ سِتْرِي هَتَكَ اللَّهُ سِتْرَهُمْ يَقُولُونَ إِمَامٌ
 أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا بِإِمَامٍ إِلَّا لِمَنْ أَطَاعَنِي فَأَمَّا مَنْ
 عَصَانِي فَلَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ لِمَ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي أَلَا
 يَكْفُونُ اسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فَوَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ
 إِيَّاهُمْ فِي دَارٍ).

در مسجد گروه‌هایی حلقه حلقه گرد هم می‌نشینند و راجع به
 ما صحبت می‌کنند و خود را در میان مردم وابسته به ما و از
 پیروان ما معرفی می‌نمایند، در حالی که نه آنها از ما هستند و
 نه ما از آنها هستیم. پیوسته می‌گویند امام، امام و من را امام
 خود معرفی می‌کنند. اینک به خدا قسم من امام نیستم مگر
 برای کسی که در زندگی‌اش مطیع من باشد اما کسی که مرا
 نافرمانی کند، من امام او نمی‌باشم؛ چرا این مردم به نام من
 می‌چسبند و چرا اسم مرا از دهانشان نمی‌افکنند. [آنگاه
 امام علیه السلام آن مردم را نفرین کرد و فرمود:] خدا مرا با آنها در
 یک خانه جمع نکند و همنشینان نسازد.

واقعاً عجیب است ما همیشه دعا می‌کنیم:

(اَللّٰهُمَّ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا فِي الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ).

بارالها، بین ما و بین اهل بیت طهارت در دنیا و آخرت به قدر
 یک چشم به هم زدن جدایی مینداز و ما را با آنها محصور کن.
 آن وقت امام صادق علیه السلام از خدا می‌خواهد او را با مردم

نافرمان گنهکار در یک جا جمع نکند، یعنی شدیداً مراقبت لازم است که در زمره‌ی آن مردم نافرمان گنهکار قرار نگیریم مبادا مشمول نفرین امام صادق علیه السلام بشویم.

آن امام معصوم علیه السلام و حجت خدا قسم یاد کرده که:
(وَاللّٰهُ مَا اَنَا بِاِمَامٍ اِلَّا لِمَنْ اَطَاعَنِيْ فَاَمَّا مَنْ عَصَانِيْ فَلَسْتُ لَهُ بِاِمَامٍ).

به خدا قسم، من تنها امام کسی هستم که مطیع من [در زندگی اش] باشد و اما کسی که نافرمانی من کند من امام او نمی باشم.

حکم عقل و عرف نیز همین است، اگر دیدیم فردی جلو ایستاده و جمعیتی پشت سر او به نماز ایستاده اند، می فهمیم آن شخص جلو ایستاده امام است و آن جمعیت پشت سری به او اقتدا کرده اند و مأمومند، بعد دیدیم همه در قیام و قعود، در رکوع و سجود از امام تبعیت می کنند، می فهمیم که اقتدا و امامت و مأمومیت به معنای واقعی اش تحقق یافته است.

اما اگر دیدیم امام در حال قیام است و جمعیت در حال قعودند او در رکوع و اینها در سجودند، پی می بریم که اقتدا و امامت و مأمومیت تحقق نیافته است و جز صورت ظاهری بیش نیست. در موضوع تشیع و اعتقاد به امامت نیز این حقیقت عقلی و عرفی حاکم است که امام صادق علیه السلام فرموده است:

(وَاللّٰهُ مَا اَنَا بِاِمَامٍ اِلَّا لِمَنْ اَطَاعَنِيْ فَاَمَّا مَنْ عَصَانِيْ فَلَسْتُ لَهُ بِاِمَامٍ).

...به خدا قسم من امام کسی نیستم که از من تبعیت نکند.

بنابراین، ما وقتی می‌توانیم امام صادق علیه السلام را امام خود بدانیم که در افکار و اخلاق و اعمال خود تابع ایشان باشیم و اگر دیدیم از این جهات درست در نقطه‌ی مقابل او قرار گرفته‌ایم یعنی او عادل است و ما ظالم، او امین است و ما خائن، او صادق است و ما کاذب، او زاهد است و ما پولدوست و ریاست طلب، در این صورت اگر او را امام خود بشناسیم، علاوه بر اینکه دروغ گفته‌ایم، به او توهین کرده و افترا بسته‌ایم، زیرا امام و پیشوای مردم ظالم، ظالم است و امام مردم خائن، خائن است و امام مردم کاذب، کاذب است و... و پناه بر خدا که بگوئیم او ظالم است و خائن است و کاذب و لذا خود آن امام مظلوم با ناراحتی تمام فرموده است:

(لَمْ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي أَلَا يَكْفُونُ اسْمِي مِنْ أَفْوَهِهِمْ).

چرا این مردم به اسم من چسبیده‌اند و چرا اسم من را از دهانشان نمی‌اندازند.

با نسبت دادن خودشان به من، مرا پیشرو قافله‌ی تبهکاران معرفی کرده مایه‌ی آبروریزی من می‌شوند. آنگاه آنها را نفرین کرده و فرموده است:

(لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ فِي دَارٍ).

خدا نیاورد آن روزی را که من و آنها در یک جا جمع شده باشیم. ما خود می‌دانیم که اینگونه سخن گفتن خوشایند بسیاری از مردم ما نمی‌باشد، ولی چه کنیم ما همه موظفیم در

مجالسی که به نام آن بزرگواران تشکیل می شود پیامشان را به دوستانشان برسانیم.

سه شرط لازم برای شیعه بودن

امام صادق علیه السلام ضمن حدیث دیگری خطاب به یکی از اصحابشان به نام ابن جندب فرموده است:

(يَا بْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَقُلْ لَهُمْ لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَوَاللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَا يَتُّنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَمُؤَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ).^۱

ای جندب، پیام ما را به گروه شیعیانمان برسان و به آنها بگو: مذاهب گوناگون و سلیقه های مختلف، شما را از راه حق بیرون نبرند. به خدا قسم ولایت ما نصیب کسی نمی شود مگر از طریق ورع و پرهیز از محرمات و کوشش در انجام وظایف عبادی و رسیدگی به وضع زندگی برادران در راه خدا و حل مشکلات آنان.

این بیان امام علیه السلام نشان می دهد که تولی یعنی تن به ولایت اهل بیت عصمت دادن و در زمره ی اولیاء و دوستان آن مقرران خدا قرار گرفتن، مشروط به شرایطی است که از جمله ی آنها این سه امر بسیار مهم است و در رأس آن شرایط است:

۱- ورع یعنی پرهیز از محرمات و اجتناب از معصیت.

۲- سعی و تلاش جدی در انجام وظایف عبادی.

۳- همدردی با برادران ایمانی و حلّ مشکلات آنان.

پس معلوم می‌شود کسانی که بی‌پروا در ارتکاب معاصی و گناهان می‌باشند و در انجام واجبات دینی سهل انگاری می‌کنند و مخصوصاً نسبت به وضع زندگی بیچارگان و مستمندان از برادران ایمانی خود بی‌تفاوتند، اینان در زمره‌ی متمسکین به ولایت قرار نگرفته‌اند و از اولیاء و دوستان اهل بیت عصمت علیهم‌السلام محسوب نمی‌شوند، هر چند از حیث تقید به ظواهر، بسیار جدّی و شورانگیز باشند و در اظهار محبّت به خاندان رسالت در ایّام ولادت و شهادتشان و زیارت مشاهد منورشان داغی و داد و غوغای فراوان داشته باشند. آخر این نه مگر صریح گفتار امام صادق علیه‌السلام است که با سوگند و قسم می‌فرماید:

(قَوْلَهُ لَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَ مُوَاَسَاةِ الْاِخْوَانِ فِي اللَّهِ).

موعظه‌ی امام صادق علیه‌السلام به عبدالرحمان بن سیّابه

نقل شده از عبدالرحمان بن سیّابه که در سنّ جوانی پدر را از دست دادم، او در میان مردم به خوب بودن شهرت داشت، چند روز پس از وفات پدر در خانه نشسته بودم به زندگی توأم با فقر خود در آینده فکر می‌کردم، صدای کوبه‌ی در به گوشم رسید؛ رفتم یکی از دوستان سابق پدرم بود، وارد شد و نشست. ابتدا به خاطر وفات پدر به من تسلیت گفت و سپس کیسه‌ای پیش من گذاشت و گفت می‌دانم از پدر چیزی برای تو نمانده است، این پول را سرمایه‌ی کسب خود قرار بده که معاش

تأمین شود. در آن کیسه هزار دینار پول بود، من خیلی خوشحال شدم، پیش مادر رفتم و جریان را گفتم، او هم خوشحال شد و دعا کرد و گفت: پس برو دنبال کسب و کار و بیکار نمان.

من همان روز نزد یکی دیگر از دوستان پدر رفتم و با او راجع به کسب و کار مشورت کردم، او محلّ کاری برای من در نظر گرفت و جامه‌های مخصوصی برای من خرید که بفروشم. من هم نشستم مشغول کاسبی شدم، چندی نگذشت که بهره‌ی فراوان نصیبم شد تا آنجا که دیدم مستطیع شده‌ام و باید برای انجام مناسک حجّ به مکه بروم. به مادر گفتم، او تعجب کرد که این پول چه با برکت بوده است. آنگاه گفت: عزیزم اوّل برو دین خودت را به دوست پدرت ادا کن، اگر باقی‌مانده به قدر استطاعت حجّ بود، مکه برو که ادای دین مقدّم بر حجّ است.

من هزار دینار برداشتم و نزد دوست پدر بردم، او تعجب کرد و گفت: اگر کم بوده است بیشتر بدهم. گفتم: خیر خیلی هم با برکت بود و اکنون مستطیع حجّ شده‌ام و آورده‌ام دین خودم را به شما ادا کنم و بعد به حجّ بروم. او هم خوشحال شد و دوباره دعا کرد.

من بعد از انجام مناسک حجّ برای زیارت امام صادق علیه السلام به مدینه رفتم، در منزل امام دیدم ازدحام جمعیت زیاد است و به این زودی نوبت به من نمی‌رسد، در گوشه‌ای نشستم که

خلوت شود. پس از لحظاتی خود امام علیه السلام از دور به من اشاره کرد که جلو بیا. جلو رفتم و نشستم. فرمود: با من کاری داشتی، من خودم را معرفی کردم که عبدالرحمان بن سیّابم. امام علیه السلام با شنیدن نام پدرم ضمن اظهار تأثر از وفاتش دو بار فرمود: رحمة الله علیه، رحمة الله علیه. آنگاه از مقدمات مکه آمدنم پرسید، من هم ماجرا را برای امام بیان کردم. امام علیه السلام فوراً پرسید: آیا دین خود را ادا کرده‌ای یا نه؟ گفتم: بله آقا، دینم را ادا کرده و با باقی مانده‌ی آن مکه آمده‌ام. امام علیه السلام با خوشحالی تمام فرمود: احسنت، آفرین بر تو که کار بسیار خوبی کرده‌ای. بعد فرمود: اینک به تو نصیحتی دارم و در حالی که آن حضرت انگشت‌های دست مبارکش را به هم چسبانده بود فرمود: اگر می‌خواهی با مردم در اموالشان شریک باشی مثل این انگشتان دست من با هم برادر در زندگی خودت صادق باش و امین، راستگو باش و امانتدار.

این هم موعظه‌ی دیگری بود از امام صادق علیه السلام
امیدواریم خدا به همه‌ی ما توفیق‌پندپذیری از امامانمان عنایت فرماید، آمین یا ربّ العالمین

پاسخ شفاف و قاطع امام صادق علیه السلام به منصور دوانیقی

منصور دوانیقی حاکم جبار زمان، امام صادق علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد و تحت نظر داشت و با گماشتن مأموران از طرف خود، ارتباط مردم با امام علیه السلام را در نهایت درجه‌ی محدودیت قرار داده بود و در عین حال می‌کوشید که رابطه‌ی

امام علیؑ با خودش را نزدیک و نزدیکتر سازد تا از این راه مشروعیت حکومت خود را در نزد مردم به ثبوت رساند. ولی امام علیؑ اعتنایی به او نمی کرد، از این رو نامه‌ای به امام نوشت که از جملات نامه‌اش این بود:

(لَمْ لَا تَعُشَانَا كَمَا يَعُشَانَا سَائِرُ النَّاسِ).

شما چرا با ما رفت و آمد نمی کنید آن طور که سایر مردم با ما رفت و آمد دارند؟

دیگران می کوشند به ما نزدیک و نزدیکتر شوند اما شما از ما کناره می گیرید، چرا؟ امام علیؑ در جواب نامه‌ی او مرقوم فرمود:

(لَيْسَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجْلِهِ وَلَا عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ وَلَا أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَتُهَنِّيكَ وَلَا تَرَاهَا نِقْمَةً فَتُعْزِّيكَ فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ).^۱

نه ما از مال دنیا چیزی داریم که از تو بترسیم مبادا از دستان بگیري و برای حفظ آن پیش تو بیاییم و نه از آخرت چیزی در نزد تو هست که برای به دست آوردن آن با تو در ارتباط باشیم و نه تو را در نعمتی می بینیم که برای تبریک و تهنیت بیاییم و نه تو خود را در مصیبت و نعمتی می یابی که ما برای تسلیت و تعزیت پیش تو بیاییم.

بنابراین نزد تو بیاییم که چه بکنیم؟ او در جواب نوشت:

«تَصَحَّبْنَا وَ تَصَحَّبْنَا» با ما مصاحبت کنید تا نصیحتمان نماید؛ ما نیاز به مصاحبت و نصیحت شما داریم. باز امام علیؑ در جواب

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۳۰۷، با اندکی تفاوت.

مرفوم فرمود:

(مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَنْصَحْكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَنْصَحْكَ).^۱

کسی که طالب دنیا باشد تو را نصیحت نمی‌کند و کسی که طالب آخرت باشد، با تو همتشین نمی‌شود.

منصور وقتی این دو جمله‌ی کوتاه پرمحتوا را دید گفت: حَقًّا که میزان خوبی به دستم داده است برای شناختن دنیا داران از آخرت طلبان. اینان که اطراف مرا گرفته‌اند و چالپوسی می‌کنند، دنیا دارانی هستند که در پرتو دنیا داری من به نوا می‌رسند اما آخرت طلبان، نیازی به من ندارند و قهراً به سراغ من نمی‌آیند.

دل‌های روشنی که روشن‌گر دیگرانند

امام صادق علیه السلام ضمن حدیث دیگری فرموده است:
(رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَ مَنَارًا كَانُوا دُعَاءَ إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودِ طَاقَاتِهِمْ).^۲

خدا مشمول رحمت خود سازد آن کسانی را که چراغی روشن و مشعلی فروزان هستند در سر راه مردم و مردم را با اعمال و رفتار و نهایت درجه‌ی طاقتشان به سوی ما اهل بیت نبوت دعوت می‌کنند.

تنها از زبانشان مایه نمی‌گذارند بلکه با نشان دادن زندگی خالی از تجمل و اعمال خالصانه‌ی عاری از تظاهر خود،

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۳۰۷، با اندکی تفاوت.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۹۱.

دیگران را با حقایق دین آشنا ساخته و آنها را تشویق و ترغیب به دینداری می‌نمایند.

آری در میان بندگان خدا هستند صالحانی که بر اثر تقوا و مبارزه‌ی با هوی، سیم قلبشان متصل به کانون برق حضرت حق جلّ جلاله گشته و خود روشن و روشن‌گر دیگران شده‌اند. چون دل‌های مردم مانند لامپ‌های بزرگ و کوچک است و کار علمای عامل و بندگان صالح این است که لامپ‌های دل‌ها را به منبع اصلی برق وصل و آنها را روشن می‌سازند.

آن دلی که سیمش به کانون برق متصل است و رابطه‌اش با خدا محکم هادی برق است یعنی نور را از منبع گرفته و از مجرای گفتار خودش به لامپ‌های دل‌های مردم می‌رساند و آنها را روشن می‌کند. با یک جمله‌ی کوتاه که از عمق جان و صفای ایمان می‌گوید، تکان در دل‌ها افکنده و چشم‌ها را می‌گریاند، اما اگر گوینده‌ی بینوای تهی‌دستی مثل من باشد که سیم دلش به جای خدا متصل به پول، مقام، ریاست و شهرت است، این بیچاره خودش تاریک است، چگونه می‌تواند تاریک‌های دیگر را روشن کند. خفته را خفته کی کند بیدار. او هر چه داد و فریاد کند و آیات قرآن و احادیث امامان بخواند، طرفی نمی‌بندد و تکانی در دلی پیدا نمی‌شود.

موعظه‌ی اثربخش و تعالی دهنده

نقل شده مرحوم شیخ جعفر شوشتری (رحمة الله علیه) در یکی از شهرها منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا یک جمله

گفت: ای مردم بدانید که خدایی هست. این جمله‌ی کوتاه آنچنان دل‌ها را دگرگون ساخت که صدای ناله و شیون از مجلسیان برخاست تا آنجا که بنا بر نقل، برخی از شدت گریه بیهوش شدند. حال آن جمله مگر چه داشت که این چنین اثر گذاشت؟!

آری آن جمله جان داشت و روح داشت، از قلبی برآمد که سیمش متصل به کانون برق الله نورالسموات و الارض گشته بود که این چنین دل‌ها را روشن نمود. البتّه به این نکته هم باید توجه داشت که همه‌ی لامپ‌ها صلاحیت اخذ برق از منبع برق را ندارند. لامپ‌های سوخته در عین اتصال به کنتور برق روشن نمی‌شوند، برخی از دل‌های آدمیان نیز بر اثر شدت طغیان و عصیان و بی‌پروایی در ارتکاب گناهان مانند لامپ‌های سوخته صلاحیت اخذ نور از منبع نور را از دست داده‌اند. خدا هم فرموده است:

﴿...وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾^۱

کسی که به کیفر گناهانش خدا صلاحیت اخذ نور را از او سلب کرده است دیگر نوری نخواهد داشت. حتی خطاب به رسول مکرّمش ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾^۲

تو نمی‌توانی به مرده‌ها حرف بشنوانی...

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۰.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۷۹.

عجب پیامبری که مرده‌ها را زنده می‌کند چگونه که حضرت عیسی علیه السلام به فرموده‌ی قرآن مرده‌ها را زنده می‌کرد. خدا به رسول گرامی‌اش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است تو نمی‌توانی به مرده‌دلان حرف بشنوانی.

﴿...سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.^۱

... آنها را چه انداز کنی و چه نکنی، ایمان نخواهند آورد.

لامپ قلب ابوسفیان، ابوجهل و ابولهب سوخته بود که از آن همه نورافشانی خورشید نبوت تکانی در آنها به وجود نیامد و برای همیشه در ظلمت جهل و کفر و الحاد باقی ماندند. اما لامپ قلب سلمان عجمی و بلال حبشی و... آنچنان سالم و کامل و آماده برای استضاء^۲ی از منبع نور بود که به محض مواجهه با آفتاب نبوت روشن شدند و برای همیشه روشن ماندند.

اینک ما هم از خداوند منان می‌خواهیم توفیق پرهیز از گناه و تحصیل ملکه‌ی تقوا به ما عنایت فرماید تا لامپ دل‌های ما پیوسته برای استضاء از منبع نور سالم و کامل بماند ان شاء الله.

نامشخص بودن عدد گناهان کبیره

از امام صادق علیه السلام منقول است:

(الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ).^۳

کبائر گناهانی هستند که خداوند عزوجل کیفر آنها را آتش

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶.

۲- نورگرفتن.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۶، حدیث ۱.

مقرر فرموده است.

در روایات ما عدد «کبائر» به طور مختلف ذکر شده است؛ از هفت و هشت و نه تا بیست و هفتاد و شاید بیش از آن نیز ارائه گردیده است و احتمالاً مبهم گذاردن عدد «کبائر» در قرآن و حدیث به منظور ایجاد حال ترس از اقدام به مطلق گناه می باشد.

چه آنکه در صورت روشن شدن عدد «کبائر» یک نوع گستاخی و بی پروایی نسبت به سایر گناهان - به عذر این که صغائرند و مکفر و مغفور می باشند - در آدمی به وجود می آید. آنگاه همین حال تجّری بر گناه علاوه بر این که خود، از نظر اصرار بر صغیره بودن یک معصیت کبیره است، آدمی را کم کم به گناهان بزرگ دیگر نیز آلوده می سازد.

ولی در صورت ابهام عدد، طبعاً مراقبت و پروای بیشتری در انسان به وجود می آید و از ترس افتادن در حریم کبائر، دست به ارتکاب سایر گناهان نیز نمی زند؛ همچنان که مبهم بودن شب قدر این اثر را دارد که مسلمانان به امید درک آن شب با عظمت در شب های متعدّد از ماه مبارک رمضان به عبادت و احیا اقدام می کنند. در صورتی که اگر معین و مشخص بود، اکتفا به همان یک شب معین می نمودند و از فیض تکثیر اعمال عبادی شب های متعدّد محروم می گردیدند و همچنین سرّ اختلاف بیان روایات در عدد کبائر نیز محتمل است علاوه بر وجه مذکور (ابهام به منظور تحفّظ شدید از ارتکاب مطلق گناه) اشاره به اختلاف مراتب کبائر از حیث

«قبح» و «عقوبت» باشد که مثلاً هفت یا هشت و نه کییره از آنها در درجه‌ی نهایی از قبح و عقوبت قرار گرفته‌اند - از قبیل: شرک، قتل نفس، رباخواری، زنا و نظایر اینها - و بعضی متوسط و برخی به طور نسبی در حدّ پایین از زشتی و عقاب واقع شده‌اند و به هر حال در اینجا یک نمونه از روایات مربوطه را تذکراً و تبرکاً نقل می‌کنیم.

روایت امام صادق علیه السلام در معرفی گناهان کییره

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از امام جواد علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارشان امام ابوالحسن الرضا علیه السلام و ایشان نیز از امام کاظم علیه السلام نقل فرموده‌اند که عمرو بن عبید بصری (ظاهراً همان شخص معتزلی معروف باشد) بر امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام وارد شد و پس از سلام نشست و این آیه را تلاوت کرد:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ...﴾.^۱

و سپس ساکت شد. امام علیه السلام فرمود: چه چیز موجب سکوت شد؟ گفت: دوست دارم «کبائر» را از کتاب خدا بشناسم. فرمود:

(نَعَمْ، يَا عَمْرُو! أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشُّرْكَ بِاللَّهِ. لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَقَالَ: وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳۲، کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت پرهیز می‌کنند.

بَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَنَّهُ لَا يَبِئَاسُ
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»،
ثُمَّ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَلَا
يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
وَمِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَ
جَبَّاراً شَقِيئاً فِي قَوْلِهِ: وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً
شَقِيئاً.

وَمِنْهَا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ. لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ
وَجَلَّ يَقُولُ. وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِداً فِيهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ
وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ
يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ. لِأَنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ
الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلُونَ
سَعيراً

وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّخْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ
يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِتْنَةٍ
فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بَشَسَ الْمَصِيرُ
وَأَكْلُ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
مِنَ الْمَسِّ وَيَقُولُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ

رَسُولِهِ

وَالسَّخِرُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ
وَالزَّانَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا

وَالْيَمِينِ الْعَمُوسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...

وَالْعُلُولُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَمَنْعُ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...

وَشَهَادَةُ الزُّورِ وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

وَشَرْبُ الْخَمْرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَدَلَ بِهَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ

وَتَرْكُ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا وَشَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَنَقْضُ الْعَهْدِ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ. لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.^۱

آری ای عَمْرُو، بزرگ ترین کبائر ۱- شرک به خدا است که خداوند عزّوجلّ می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾.^۲

خداوند شرک را نمی آمرزد...

و فرموده است:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ...﴾.^۳

خداوند، بهشت را حرام کرده بر کسی که نسبت به او شرک بورزد و جای او آتش است...

۲- یأس از رحمت خدا است. زیرا خدا می گوید:

﴿...إِنَّهُ لَا يَبْتَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾.^۴

از روح و رحمت خدا کسی جز کافران مأیوس نمی گردند...

۳- آمن از مکر خدا یعنی از انتقام نهانی و کیفر

غافلگیرانه‌ی خدا، آسوده خاطر بودن) که خدا می فرماید:

﴿...فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾.^۵

از عذاب ناگهانی و پنهان خدا جز زیانکاران کسی خود را

۱- تفسیر المیزان، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۵۴ و تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نساء و کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸۶ و عیون اخبار الرضا، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۵، با تفاوت اندک و ما از تفسیر «المیزان» نقل کردیم.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۸ و ۱۱۶.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۲.

۴- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۷.

۵- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۹.

ایمن نمی بیند...

۴- عقوق والدین چه آن که خداوند شخص «عاق» را جبار شقی (یعنی ستمگری بدبخت) به شمار آورده است، در این گفتار خود (از زبان حضرت مسیح علیه السلام) که به قوم خود می گفت:

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾^۱

خداوند مرا نسبت به مادرم مهربان و خوشرفتار قرار داده و مرا ستمگری بدبخت قرار نداده است.

۵- قتل نفس و کشتن انسانی که خدا کشتن او را جز تحت عنوانی از عناوین حقّه، تحریم فرموده است، زیرا می فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...﴾^۲

هر کس شخص باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، کفر او جهنّم است در حالی که همیشه در آن خواهد ماند...

۶- قَذْفِ مُحْصَنَاتِ یعنی زنان پاکدامن را به خلاف عفاف متهم نمودن که خدا می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳

آنان که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، در حالتی که آنها زنان باایمان و بی خبر از آن نسبت می باشند، در دنیا و آخرت طرد و لعن شده [از رحمت حق] بوده و برای آنان شکنجه و

۱- سوره ی مریم، آیه ی ۳۲.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۹۳.

۳- سوره ی نور، آیه ی ۲۳.

عذابی بزرگ است.

۷- خوردن مال یتیم است که خدا می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾^۱.

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، هر آینه در شکم خویش آتش می خورند و به زودی به آتشی شعله ور در می آیند.

۸- فرار از میدان جهاد زیرا خدا می فرماید:

﴿وَمَنْ يُؤَلِّهْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۲.

هر کس در آن هنگام [موقع رو به رو شدن با کفار در میدان نبرد] به آنها پشت کند [مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان به منظور حمله ی مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی [از مجاهدان] بوده باشد، [چنین کسی] گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و مأوای او جهنم است و چه بد جایگاهی است [جهنم].

۹- رباخواری چه آنکه خدا می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...﴾^۳.

کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی انفال، آیه ی ۱۶.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.

اثر تماس شیطان دیوانه شده] و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد و گاهی به پا می خیزد]...
و می فرماید:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ...﴾^۱.
اگر [چنین] نکنید [دست از رباخواری برندارید] بدانید که خدا
و رسولش به جنگ با شما خواهند برخاست...
۱۰- سحر زیرا خدا می فرماید:

﴿...وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ...﴾^۲.

...به طور مسلم می دانستند که هر کس خریدار اینگونه
متاع [سحر حرام] باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت...
۱۱- زنا چه آنکه خدا می فرماید:

﴿...وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا﴾^۳.

کسی که چنین کاری [شرک و قتل و زنا] مرتکب شود، دچار
کیفری [شدید] خواهد شد. عذاب او در روز قیامت دو چندان
می گردد و با ذلّت و خواری در عذاب مخلد^۴ می شود.

۱۲- یَمِينِ غَمُوسِ یعنی قسم و سوگند دروغ که آدمی را
در گناه و سپس در عذاب فرو می برد). زیرا خدا می فرماید:

۱- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۲- همان، آیه ۱۰۲.

۳- سوره فرقان، آیات ۶۸ و ۶۹.

۴- محتمل است مراد از خلود درباری قاتل و زانی طول مدت باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...﴾^۱.

کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را [به نام مقدس او] با بهای
اندکی معامله می کنند، بهره ای در آخرت نخواهند داشت...

۱۳- غُلُول (یعنی خیانت) که خدا فرموده است:

﴿...وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۲.

هر کس خیانت کند، در روز قیامت آنچه را که در آن خیانت
کرده است [بر دوش خود یا به همراه خود به عنوان سند
خیانت] به صحنه‌ی محشر می آورد.

۱۴- منع زکات واجب چه آن که خدا می فرماید:

﴿يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ
وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...﴾^۳.

در روزی که آنها را [گنجینه‌های زکات داده نشده را] در آتش
جهنم به صورت سوزان و گدازان در می آورند و آنگاه با آنها
پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های آنان [ذخیره کنندگان
مانع الزکات] را داغ می کنند.

۱۵- شهادت دروغ

۱۶- کتمان شهادت زیرا خداوند می فرماید:

﴿...وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...﴾^۴.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۶۱.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۵.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۳.

...هر کس آن را [شهادت را] کتمان کند، قلبش گناهکار است...

۱۷- **شرابخواری** که خدا آن را برابر بت پرستی به حساب آورده است.

۱۸- **ترک نماز از روی عمد و ترک هر چه خدا آن را واجب دانسته است؛** چه آنکه رسول خدا ﷺ می فرماید:

(مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا، فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ).

هر کس از روی عمد، ترک نماز نماید، از پیمان و امان خدا و رسولش تهی دست و بی نصیب گشته است.

۱۹- **پیمان شکنی و ۲۰- قطع رحم** که خدا می فرماید:

﴿...أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱

...آنان [که پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آنها را داده است قطع می کنند] برای آنهاست لعنت و بدی [مجازات] سرای آخرت.

در این موقع (که بیان امام صادق علیه السلام به اینجا رسید) عمرو بن عبید از محضر امام علیه السلام بیرون آمد در حالی که از گریه می نالید و می گفت: هر که به رأی خود در تفسیر قرآن، چیزی گفت و با شما خاندان وحی و نبوت در فضل و دانش به ستیزگی ایستاد، به هلاکت افتاد.

لحن متفاوت معصومین علیهم السلام در باب امر و لاییت

حدیث اول: (عَنِ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَا مِنْ جَانِبٍ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ جَانِبٍ إِذْ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَمَعَهُ رَجُلٌ قَدْ تَلَبَّبَ بِهِ. فَقَالَ: مَا بَالُهُ؟ قَالَ: حَكِي عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ قُلْتَ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهَذَا إِذَا سَمِعَهُ النَّاسُ، فَوَطَّوْا فِي الْأَعْمَالِ. أَفَأَنْتَ قُلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِذَا تَمَسَّكَ بِمَحَبَّةِ هَذَا وَوَلَايَتِهِ).^۱

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله نقل فرموده اند که او گفت: در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، من در یک سمت و امیرالمؤمنین علیه السلام در سمت دیگر [آن حضرت نشسته بودیم]: در این اثنا عمر بن خطاب وارد شد، در حالتی که گریبان مردی را گرفته و او را می آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او چه کرده و جریبان چیست؟ عمر گفت: این مرد از قول شما [یا رسول الله] نقل کرده که شما فرموده اید، هر کس بگوید لا اله الا الله، محمد رسول الله داخل بهشت می شود! در صورتی که این سخن را اگر مردم بشنوند، در انجام وظایف دینی خود سست می شوند و کوتاهی می کنند. آیا شما فرموده اید این مطلب را یا رسول

۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۰۱، حدیث ۸ و صفحه ۱۲۳، حدیث ۶۷، نقل از امالی طوسی و بشارة المصطفی.

الله؟! رسول اکرم ﷺ فرمود: آری [من گفته ام، ولی] به شرط

اینکه متمسک به ولایت و محبت این [یعنی علیؑ] باشد!

حدیث دوم: (عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَخْنَفَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَلَاعِينِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَسْوَأُ نَفْسٍ فِي شِيعَتِهِ! فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَقْبِلْ إِلَيَّ! فَلَمْ يُقْبَلْ إِلَيْهِ. فَأَعَادَ. فَلَمْ يُقْبَلْ إِلَيْهِ. ثُمَّ أَعَادَ الثَّالِثَةَ. فَقَالَ: هَا أَنَا ذَا مُقْبِلٌ، فَقُلْ، وَ لَنْ تَقُولَ خَيْرًا. فَقَالَ: إِنَّ شِيعَتَكَ يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ. فَقَالَ: وَمَا بَأْسُ بِالنَّبِيذِ، أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ. فَقَالَ: لَيْسَ أَعْنِيكَ النَّبِيذُ، أَعْنِيكَ الْمُسْكِرُ. فَقَالَ: شِيعَتُنَا أَزْكَى وَأَطْهَرُ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ لِلشَّيْطَانِ فِي أَمْعَائِهِمْ رَسِيسٌ وَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ الْمَخْدُولُ مِنْهُمْ فَيَجِدُ رَبًّا رَوْفًا وَ نَبِيًّا بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ عَطُوفًا وَ وَلِيًّا لَهُ عِنْدَ الْحَوْضِ وَلُوفًا وَ تَكُونُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ بِبَرَاهُوتٍ مَلُوفًا. قَالَ: فَأُفْجِمَ الرَّجُلُ وَ سَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ أَعْنِيكَ الْمُسْكِرُ، إِنَّمَا أَعْنِيكَ الْخَمْرُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَلَبَكَ اللَّهُ مَا لَكَ، تُؤْذِينَا فِي شِيعَتِنَا مِنْذُ الْيَوْمِ. أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، عَنْ جَبْرِئِيلَ عليه السلام عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَنَّهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي حَظَرْتُ الْفِرْدَوْسَ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَ

عَلَيَّْ وَ شِيعَتُكُمَا إِلَّا مَنْ اقْتَرَفَ مِنْهُمْ كَبِيرَةً. فَأَنَّى
أَبْلُوهُ فِي مَالِهِ أَوْ بِخَوْفٍ مِنْ سُلْطَانِهِ، حَتَّى تَلْقَاهُ
الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ وَ أَنَا عَلَيْهِ غَيْرُ غَضْبَانٍ،
فَيَكُونُ ذَلِكَ حِلًّا لِمَا كَانَ مِنْهُ. فَهَلْ عِنْدَ أَصْحَابِكَ
هُؤُلَاءِ شَيْءٌ مِنْ هَذَا؟ فَلَمْ أَوْدَعْ).^۱

فرات بن احنف گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم؛ مردی
از این گروه‌های ملعون دور از رحمت حق [که منحرف از اهل
بیت رسولند] وارد شد و گفت: به خدا سوگند در مورد
پیروانش ناراحتش خواهم کرد! سپس گفت: یا ابا عبدالله! بین
چه می‌گویم. امام علیه السلام اعتنایی به او ننمود. دوباره گفت و [باز
هم] امام اعتنا نکرد. بار سوم امام فرمود: ها، بگو، می‌شنوم [و]
می‌دانم که [مطلب خوبی نخواهی گفت. مرد گفت: پیروان تو
"نبیذ"^۲ می‌نوشند! امام علیه السلام فرمود: نبیذ اشکالی ندارد. پدرم
برای من از جابر بن عبدالله نقل کرد که اصحاب رسول
خدا صلی الله علیه و آله نبیذ می‌نوشیدند. مرد گفت: مقصود من از نبیذ
مابع مُسکِر است، نه آن نبیذ معهود که حلال است. امام علیه السلام
فرمود: شیعیان ما پاک‌تر و منزّه‌تر از آنند که پلیدی شیطان به
درویشان راه یابد و به فرض اینکه فرد ناموفق از آنان به چنین
کاری دست زده باشد [در روز جزا] مواجه خواهد شد با
خدایی رئوف [که رأفت و رحمت بی‌پایانش شامل حال

۱- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۴۴، حدیث ۹۲، نقل از: تمحیص و ریاض الجنان.

۲- آبی است که از فشرده‌ی خرما و کشمش و امثال اینها می‌گیرند که تنها طعم شیرینی دارد و مستی
نمی‌آورد.

می‌گردد] و پیامبری عطوف که برای وی از خدا طلب
آمزش می‌کند و امامی آماده‌ی عنایت که در کنار حوض
[کوثر] قیام به شفاعتش می‌نماید، در حالی که تو و یارانت در
”برهوت“^۱ با نهایت ذلت و خواری و وحشتزدگی دست به
گریبان هستید. مرد از این جواب امام، مُفَحَم [محکوم] و
خاموش شد و پس از لحظاتی باز گفت: مقصود من از نبیذ که
گفتم پیروان تو می‌نوشند خمر است [که شرب آن به طور قطع
حرام است].

امام علیه السلام فرمود: خدا زبانت را از تو بگیرد، چرا امروز اینقدر ما
را به خاطر شیعیانمان آزرده‌دل می‌سازی؟ پدرم برای من نقل
حدیث نمود از جَدِّم علی بن الحسین و او از علی بن ابیطالب و
آن حضرت از رسول خدا و آن جناب از جبرئیل علیه السلام و جبرئیل
از خداوند عزّوجلّ که فرمود: ای محمّد! من، ورود به فردوس
را بر تمامی پیامبران ممنوع کرده‌ام تا تو و علی و شیعیان
[پیش از همه] وارد شوید، مگر آن فردی از شیعیان شما که
مرتکب کبیره‌ای شده باشد که در این صورت او را من با
گرفتاری‌ها که در مالش پدید می‌آورم و یا به سبب نگرانی‌ها
که از سلطان زمانش در دلش ایجاد می‌کنم [تطهیرش می‌نمایم]
تا به هنگام مرگ، از فرشتگان، روح و ریحان ببیند و با من دیدار
کند، در حالی که بر وی خشمگین نیستم. آری، این [ولایت و
محبت ما] وسیله‌ی نجات از عذاب است که خدا به شیعه‌ی ما

۱- چاهی است عمیق در حضرموت که گویند اراج کفار و منافقین در آنجا جمع شوند. (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

عنایت فرموده است. حال آیا نزد یاران تو از اینگونه وسائل نجات از عذاب چیزی هست؟! اینک، باز هم اگر می خواهی زبان به نکوهش و ایذاء بگشایارها کن و واگذار.

حدیث سوم: (عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَ فَلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدْقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا وَ أَقْبَلَ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضَبَانِ ثُمَّ قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ فَقَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» قَالَ: قُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ عَنِي بِهَا الْكُفَّارَ حِينَ قَالَ: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا؟ قَالَ: فَقَالَ وَ أَيُّ نُورٍ لِلْكَافِرِ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأَخْرِجْ مِنْهُ إِلَى الظُّلُمَاتِ؟ إِنَّمَا عَنِيَ اللَّهُ بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوِلَايَتِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ

نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَقَالَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.^۱

این ابی یعفور می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مردم معاشرت و آمیزش دارم و بسیار مایه‌ی تعجب من شده است اینکه می‌بینم گروه‌هایی از کسانی که ولایت شما را نپذیرفته‌اند و تن به ولایت فلان و فلان [ابوبکر و عمر] داده‌اند، در عین حال افرادی امین و صادق‌القول و وفادار به عهد و پیمان هستند! ولی گروه‌هایی از کسانی که ولایت شما را دارند [و از دوستان شما می‌باشند] آن مقدار از امانت و صدق و صفا که در آنها هست در اینها دیده نمی‌شود [یعنی با این وصف چگونه می‌شود گفت که آنها اهل عذابند و اینها اهل نجات] راوی می گوید: امام علیه السلام وقتی این سخن را از من شنید، تکان خورد و مستقیم نشست [حال پاسخ جدی به خود گرفت] و مانند کسی که بر سر خشم آمده باشد رو به من کرد؛ سپس فرمود: دین ندارد آن کسی که به ولایت امام جایی که منصوب از جانب خدا نیست تن در داده و از وی تبعیت کند و عتاب و سرزنشی نیست بر کسی که ولایت امام عادل را که منصوب از جانب خداوند است بپذیرد و او را مطاع خود داند. راوی می گوید: [از روی تعجب] گفتم: آنها دین ندارند و اینها حتی سرزنش هم ندارند؟! فرمود: آری، آنها دین ندارند و اینها

۱- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۰۴، حدیث ۱۸، نقل از تفسیر عیاشی؛ اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۵۷، حدیث ۳، باب «فیمن دان الله عزوجلّ بغير امام من الله جلّ جلاله».

سرزنش هم ندارند. آنگاه [برای رفع تعجب و استبعاد من] فرمود: آیا نمی شنوی گفتار خدا را که فرموده: خدا ولیّ آنانی است که ایمان آورده اند و آنها را به سبب ولایتشان نسبت به امام عادل منصوب از جانب حق، از تاریکی های گناهان خارج کرده و به نور توبه و مغفرت داخلشان می نماید و [درباره ی گروه مقابل آن گروه مؤمن] فرموده است: و آنانی که کفر ورزیده اند، اولیائشان طاغوت است و آنها را از نور بیرون برده و به تاریکی ها داخلشان می سازد.

راوی می گوید: [باز هم از روی تعجب] گفتم: مگر این آیه درباره ی کفار نیست که می فرماید: والذین کفروا [یعنی ما درباره ی مسلمانهای مخالف مذهب شیعه سخن می گوئیم و شما به آیه ی مربوط به کفار استدلال می فرمایید] امام فرمود: آیا کافر در عین حالی که کافر است چه نوری دارد تا از آن خارجش کنند؟! و حال آنکه این آیه نشان می دهد که کسانی هستند که ابتدا بر نور اسلام بوده اند و پس از آنکه تن به ولایت امام جائز غیر منصوب از جانب خدا داده اند به همین جهت در منطق قرآن از نور اسلام بیرون آمده و داخل ظلمات کفر گردیده اند و در نتیجه همدوش با کفاری که از ابتدا در عالم کفر بوده اند، محکوم به خلود در آتش شده اند و لذا فرموده است: اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.

شئون ولایت تکوینی امامان علیهم السلام به انحاء گوناگون

نظیر این اختلاف در شرایط سخن را در مقام ارائه ی شئون

ولایت تکوینی شان نیز مشاهده می کنیم؛ مثلاً یکجا می بینیم وقتی با خواصّ اصحابشان روبه رو می شدند می فرمودند:

(إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ
أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ
وَ مَا يَكُونُ).^۱

حقیقت آنکه من، آنچه را که در آسمان ها و زمین است می دانم و
آنچه را که در بهشت و جهنّم است می دانم و آنچه را که هست و بعد
از این به وجود خواهد آمد می دانم.

و جای دیگر می بینیم وقتی در مجلسی با طبقات مردم
مواجه می شدند و لازم بود که «تقیّه» کنند می فرمودند:

(يَا عَجَبًا لِقَوْمٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ
إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فُلَانَةً
فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ).^۲

تعجب از مردمی است که می پندارند ما علم به غیب داریم و از
نهادن امور آگاهیم! در صورتی که جز خداوند عزّ و جلّ کسی
علم به غیب ندارد؛ من خواستم خدمتکار خانه ام را تنبیه کنم،
فرار کرد و ندانستم در کدام یک از اطاق های خانه ام پنهان
شده است!

پاسخ متین امام صادق عليه السلام به مرد مادی مسلک
ابوشاکر دیصانی، یکی از پیشوایان مسلک مادی خدمت

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶۱، ح ۲ (باب انّ الائمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون).

۲- همان، صفحه ۲۵۷، ضمن حدیث ۳، باب نادر فيه ذکر الغیب.

امام صادق علیه السلام رسید و گفت: ما معتقدیم که عالم با همه چیزش قدیم است و ازلی، آغاز ندارد و همیشه بوده است و شما که می گوید عالم حادث است و قبلاً نبوده و بعد پدید آمده است، دلیلتان چیست؟ آنجا بچه ای بود و تخم مرغی در دستش، امام علیه السلام آن تخم مرغ را از دست بچه گرفت و روبه ابوشاکر فرمود: این تخم مرغ را می بینی، زیر این پوست دو مایع غلیظ هست که به هم مخلوط نمی شوند، مایعی سفیدرنگ و در وسط آن مایعی زردرنگ، این تخم را ما زیر بال مرغی می گذاریم بعد از چند روز دیواره ی آن شکافته می شود و جوجه ای با بال و پر رنگین از آن بیرون می آید، حال این تخم مرغ که هم اکنون در دست ماست مثلاً ده روز پیش اصلاً وجود نداشته و از مرغی تولید شده است و جوجه ای هم که از این تخم مرغ بیرون خواهد آمد، اکنون وجود ندارد و بعد از ده روز موجود خواهد شد، حال آیا معقول است که بگوییم این تخم مرغی که ده روز قبل نبوده و الآن هست و جوجه ای که الآن نیست و ده روز بعد خواهد موجود شد همیشه موجود بوده است؟

بدیهی است که این حرفی نامعقول است، تمام اجزای عالم به همین کیفیت است، یعنی دست روی هر موجودی از موجودات عالم که بگذارید می بینید اوّل نبوده و بعد موجود شده است و لذا نتیجه می گیریم که عالم، تماماً حادث و عقلاً نیازمند به مُحدث است. آن مرد مادی مسلک که دارای انصاف بود این بیان مستدلّ و ساده را که از امام علیه السلام شنید با

خضوع تمام گفت:

(ذَلَّلْتُ فَأَوْضَحْتَ وَ قُلْتُ فَأَحْسَنْتَ وَ ذَكَّرْتُ
فَأَوْجَزْتُ).^۱

با دلیل و برهان این مطلب را روشن کردی، سخن گفتمی و چه
نیکو سخن گفتمی، حقیقت را بیان کردی و مختصر و کوتاه
هم بیان کردی.

امر به معروف بی ثمر!

امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مسلمانی
همسایه‌ی مسیحی داشت. با او رفت و آمد می‌کرد. کم‌کم او را
دعوت به اسلام کرد. او هم بعد از مدّتی قبول کرد و مسلمان
شد و آداب وضو و نماز یادش داد. همان شب اوّل مسلمانی‌اش
خوابیده بود ساعت آخر شب دید کسی در می‌زند. وحشت زده
شد که این ساعت شب کیست و چه کاری دارد. پشت در رفت
و گفت: کیست؟! گفت: من همسایه‌ی مسلمان شما هستم. در را
باز کرد و گفت: آیا حادثه‌ای پیش آمده؟ گفت: مگر مسلمان
نشده‌ای؟ مسلمان باید آخر شب بیدار شود و به مسجد برود و
نافله‌ی شب بخواند! او وضو گرفت و با هم به مسجد رفتند.
نافله‌ی شب خواندند و تمام شد. گفت: حالا خوب است که
برویم. گفت: نه، نماز صبح مانده. این نافله‌ی شب بود. بنشین
نماز صبح را هم باجماعت بخوانیم. بعد از نماز صبح گفت:

خوب تمام شد؟ گفت: خیر! مستحب است انسان پس از نماز صبح برای تعقیبات بنشیند تا آفتاب بالا بیاید که سبب زیادی رزق آدم می شود. بیچاره تازه مسلمان نشست تا آفتاب بالا آمد. تکان خورد که برخیزد کهنه مسلمان دامن او را کشید که بنشین مقداری قرآن و دعا بخوانیم تا ظهر نماز را با جماعت ادا کنیم مگر نمی دانی که مؤمن در مسجد مانند ماهی در آب است و هرگز از شناوری در آب احساس خستگی نمی کند؟ بعد از نماز ظهر و عصر هم گفت: تا مغرب چیزی نمانده، صبر کن بعد از نماز مغرب و عشا که با جماعت خواندیم؛ می رویم. خلاصه پس از نماز عشا رفتند. آن بیچاره تازه مسلمان خسته و کوفته به خانه رفت و خوابید هنوز خستگی از جانش در نرفته بود که آخر شب دید باز در می زنند پشت در رفت همسایه را دید که می گوید: بیا با هم مسجد رویم. گفت: آقای عزیز! این دین شما یک آدم بیکار می خواهد من کار دارم با دین شما نمی توانم زندگی کنم من به همان دین قبلی خودم برمی گردم! امام صادق علیه السلام فرمود: این آدم همان طور که او را مسلمان کرد همان طور هم کافرش کرد!'

دستور العمل جامع از امام صادق علیه السلام در باب حج

(قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ حَبْجٍ كُلِّ

حَاجِبٍ وَفَوَّضَ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسُكُونِكَ وَسَلَّمَ لِقَضَائِهِ وَحُكْمِهِ وَقَدَرِهِ وَدَّعَ الدُّنْيَا وَالرَّاحَةَ وَالْخُلُقَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مَنْ جِهَةَ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا تَعْتَمِدَ عَلَى زَادِكَ وَرَاحِلَتِكَ وَأَصْحَابِكَ وَقُوَّتِكَ وَشَبَابِكَ وَمَالِكَ مَخَافَةَ أَنْ تَصِيرَ لَكَ أَعْدَاءٌ وَبَالًا لِيُغْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَوْفِيقِهِ).

(وَاسْتَعِدَّ اسْتِعْدَادَ مَنْ لَا يَرْجُو الرَّجُوعَ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ وَرَاعِ أَوْقَاتَ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَسُنَنِ نَبِيِّهِ وَ مَا يَجِبُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَالِإِحْتِمَالِ وَالصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ الشُّفَقَةِ وَ السَّخَاءِ وَ اِيْثَارِ الزَّادِ عَلَى دَوَامِ الْأَوْقَاتِ ثُمَّ اغْتَسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْبَسِ كِسْوَةَ الصَّدَقِ وَ الصَّفَاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ وَ أَحْرِمَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ وَ لُبِّ بِمَعْنَى إِبَابَةٍ صَافِيَةٍ زَاكِيَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكًا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ طُفْ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَائِفِ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَ هَزُولِ هَزُولَهُ مِنْ هَوَاكَ وَ تَبَرُّثًا مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ أَخْرَجَ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ زَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَى مِنَى وَ لَا تَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ لَا تَسْتَحِقُّهُ وَ اعْتَرَفْ

بِالْخَطَاءِ بِالْعَرَفَاتِ وَجَدُّكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى
 بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَاتَّقِهِ بِمُرْدَلِفَةٍ وَاصْعَدْ
 بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُغُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ وَ
 ادْبُحْ حَنْجَرَةَ الْهُوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ وَ ارْمِ
 الشَّهَوَاتِ وَ الْخُسَاسَةَ وَ الدَّنَائَةَ وَ الْأَفْعَالَ الدَّمِيمَةَ
 عِنْدَ رَمَى الْجَمَرَاتِ).

(وَ اخْلُقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِخَلْقِ شَعْرِكَ وَ
 ادْخُلْ فِي أَمَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَنَفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ كِلَابِهِ مِنْ
 مُتَابَعَةِ مُرَادِكَ بِدُخُولِ الْحَرَمِ وَ زُرِ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقًا
 لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ اسْتَلِمِ
 الْحَجَرَ رَضَى بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعًا لِعَظَمَتِهِ وَ دَدَّ مَا
 سِوَاهُ بِطَوَافِ الْوُدَاعِ وَ صَفِّ رُوحِكَ وَ سِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ
 تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفَا وَ كُنْ ذَا مَرْوَةٍ
 مِنْ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ وَ اسْتَقِمْ عَلَى
 شُرُوطِ حَجَّتِكَ وَ وَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبَّكَ
 وَ أَوْجَبْتَهُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ اعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ
 يَفْتَرِضْ الْحُجَّ وَ لَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ
 بِالِإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
 حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ لَا شَرَعَ نَبِيُّهُ فِي
 خِلَالِ الْمَنَاسِكِ عَلَى تَرْتِيبِ مَا شَرَعَهُ إِلَّا لِلِاسْتِعْدَادِ
 وَ الْإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَ الْقَبْرِ وَ الْبُعْثِ وَ الْقِيَامَةِ وَ
 فَضْلِ بَيَانِ السَّبْقِ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَ دُخُولِ

النَّارِ أَهْلُهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنْاسِكِ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى
آخِرِهَا لِأُولَى الْأَلْبَابِ وَ أُولَى النَّهْيِ).^۱

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: وقتی که اراده‌ی حج نمودی، قبلاً
خانه‌ی دل را از هر شاغل و حاجبی که تو را از خدا غافل کرده
و مشغول به خود گرداند فارغ ساز و کارها و تمام شئون
زندگی‌ات را به خدا واگذار و در جمیع حرکات و سکنت خود
توکل بر او نموده و تسلیم قضا و قدر الهی باش. از دنیا و
آسایش دنیا و مردم منقطع شو و حقوقی را که از دیگران به
ذقه داری ادا کن و متکی بر توشه و مرکب و یاران راه و قوت
بدنی و نیروی جوانی و مال و دارایی خود مباش. چه آنکه
ترس آن می‌رود که خدا همین‌ها را دشمن انسان و مایه‌ی ورز
و وبال آدم خودخواه گرداند تا دانسته شود که تمام حول و
قوه و تدبیر و چاره به دست خالق یکتاست و بی توفیق و
تسدید او احدی قادر بر چاره و تدبیری نخواهد بود. پس مهتبا
و آماده‌ی رفتن شو مانند کسی که امید بازگشت مجدد به خانه
و اهل و عیال خود ندارد. با همسفران، نیک‌رفتار و خوش
سفر باش و اوقات نماز را رعایت نما. سنن و دستورات رسول
مکرم را به کار بند و آنچه را که وظیفه است از آداب و رسوم
و صبر و تحمل و شکر و مهربانی و بخشش و ترجیح دیگران بر
خود در همه جا و در همه وقت انجام ده.

سپس با آب توبه‌ی خالص خود را از گناهان شستشو داده و

جامه‌ی صدق و صفا و افتادگی و خشوع در بر نما و از هر چه
 تو را از یاد خدا باز می‌دارد و از اطاعت او منصرف می‌سازد
 مُحرَم شو و لَبّیک بگو. یعنی از قلبی صادق و با خلوص بی
 غش و دغل عرض اجابت به دعوت خالق سبحان و ایزد متّان
 بنما در حالتی که به دستاویز محکم و ناگسستگی تمسک
 جسته‌ای و همچنان که با بدنت در میان انبوه مسلمانان طواف
 کرده و گرد بیت خدا می‌چرخ‌ی همچنین با قلبت در میان
 فرشتگان طواف انجام داده و گرد عرش خدا گردش کن و
 هَرَوَله کن اما هروله‌ای که در معنا، گریختن از هوای نفس و
 بیزاری جستن از تمام حول و قوّه‌ات باشد.

با بیرون رفتن از مَکّه به مِنی از غفلت و لغزش‌های خود
 بیرون آی و هرگز آرزوی آنچه را که بر تو حلال نمی‌باشد و یا
 شایستگی آن را نداری منما و در عرفات اعتراف به خطیئات و
 گناهان نموده و تجدید عهد عبودیت و اقرار به وحدانیت
 حضرت حق کن و خود را به مقام قرب خدا برسان. در
 مزدلفه، شعار تقوای خدا را در دل بگیر و با صعود به کوه
 مشعر، روح خود را به سوی عالم بالا حرکت بده و با کشتن
 قربانی حنجره‌ی هوئی را بریده و رگ‌های طمع را قطع کن.
 هنگام رمی و سنگ انداختن بر جمرات، افعال زشت و اخلاق
 ناپسند و دنائت و پستی و شهوت پرستی‌ها را از خود دور انداز
 و با تراشیدن سر، عیب‌های ظاهر و باطن خود را بتراش و با
 دخول به حرم، خود را از شرّ متابعت هوای نفس و خواهش دل

رهانیده و در حفظ و امان خدا داخل ساز و بیت را با توجه به عظمت و جلالت ربّ البیت و آشنایی با سطوت سلطانی او زیارت کن.

استلام حجر بنما در حالتی که رضا به قسمت او داده و خاضع در برابر عظمتش گشته‌ای و طواف وداع را حاکی از وداع ماسوی الله قرار داده و با هر چه که جز خداست وداع نما و با وقوف در کوه صفا در تصفیه‌ی روح و تهذیب سرّ خود بکوش و خود را برای لقای خدا در روز لقا آماده گردان. به مروه که رسیدی، مروّت نموده و اوصاف خود را در جنب اراده‌ی حق فانی ساز و به عهدی که با خدا بسته و حجّ خود را مشروط به آن به جا آورده‌ای تا روز قیامت مستقیم و وفادار بمان و بدان سرّ اینکه خدا حجّ را واجب نموده و آن را در میان تمام طاعات به خودش نسبت داده و فرموده است: «وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا» حقّ خداست بر مردم مستطیع که به حجّ بیت آیند و هم نبیّ اکرم او ترتیب مناسک را به این صورت که هست تنظیم کرده است سرّ این تشریع و تنظیم آن است که اشاره‌ای به مرگ و قبر و بعث و قیامت باشد و صاحب‌دلان و خردمندان از مشاهده‌ی این مناسک از اوّل تا به آخر متذکّر عوالم بعد از مرگ از بهشت و جهنّم بشوند و آمادگی برای ارتحال به آن عالم را به دست آورند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

نمايه آیات

صفحه	عنوان
١٢	و ما خلقنا السَّماء والارض (انبیاء/١٦)
١٢	و سَخَّر لَّكُمْ ما فی السَّماءات (جاثیه/١٣)
١٣	و ما خلقت الجنَّ و الانس (ذاریات/٥٦)
١٣	قد خسر الذِّین کَذَّبُوا بقاء الله (انعام/٣١)
١٤	یا ایُّها الانسان اَنْک کادح (انشقاق/٦)
١٤	فمن کان یرجوا لقاء ربِّه (کهف/١١٠)
١٥-٥٧	دنا فتدلّی - فکان قاب قوسین (نجم/٨و٩)
١٧	و الملائکة یدخلون علیهم (رعد/٢٣و٢٤)
٢٠-٢١-٢٤	و انزلنا الیک الذِّکر لتبین للناس (نحل/٤٤)
٢١	تلك آیات الكتاب المبین (شعراء/٢)
٢١	اَنْک میّت و اَنْهم میّتون (زمر/٣)
٣٠	لا اکراه فی الدِّین (بقره/٢٥٦)
٥٦	قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً (انبیاء/٦٩)

- ٥٦ فإوحينا إلى موسى أن اضرب (شعراء/٦٣)
- ٥٦ فقلنا اضرب بعصاك الحجر (بقره/٦٠)
- ٥٦ ولسليمان الرّيح عاصفة (انبياء/٨١)
- ٥٦ سخّرنا مع داود الجبال (انبياء/٧٩)
- ٥٧ اقترب السّاعة وانشق القمر (قمر/١)
- ٥٧-٥٤ أنّهم كانوا يسارعون في الخيرات (انبياء/٩٠)
- ٥٨ إنّ فرعون علا في الارض (قصص/٤)
- ٦١ وما تشاؤون الا ان يشاء الله (انسان/٣٠)
- ٦٥ فأمّا من طغى و آثر...هى المأوى (نازعات ٣٧ تا ٤١)
- ٦٥ افرأيت من اتخذ الهه هواه (جاثيه/٢٣)
- ٦٦ يوم لا ينفع مال ولا بنون (شعراء/٨٨ و ٨٩)
- ٦٧ اتخذ الهه هواه (فرقان/٤٣)
- ٨٦ ومن لم يجعل الله له نوراً (نور/٤٠)
- ٨٦ انك لا تسمع الموتى (نحل/٧٩)
- ٨٧ سواء عليهم أأنذرتهم (بقره/٦)
- ٨٩ الذين يجتنبون كبائر (نجم/٣٢)
- ٩٢ إنّ لا يغفر ان يشرك (نساء/٤٨)
- ٩٢ أنّه من مشرك بالله (مائده/٧٢)
- ٩٢ أنّه لا يأس من روح الله (يوسف/٨٧)
- ٩٢ فلا يأمن شكر الله (اعراف/٩٩)
- ٩٣ و برّاً بالدي و لم يجعلنى (مريم/٣٢)
- ٩٣ و من يقتل مؤمناً متعمداً (نساء/٩٣)

- ٩٣ انّ الذين يؤمنون المحصنات (نور/٢٣)
- ٩٤ انّ الذين يأكلون اموال اليتامى (نساء/١٠)
- ٩٤ و من يؤلّهم يومئذ دبره (انفال/١٦)
- ٩٤ الذين يأكلون الرّبا لا يقومون (بقره/٢٧٥)
- ٩٥ فان لم تفعلوا فأذنوا (بقره/٢٧٩)
- ٩٥ و لقد علموا لمن اشتراه (بقره/١٠٢)
- ٩٥ و من يفعل ذلك يلق (فرقان/٦٨ و ٦٩)
- ٩٦ انّ الذين يشترون بعهد الله (آل عمران/٧٧)
- ٩٦ و من يغلل يأت بما غلّ (آل عمران/١٦١)
- ٩٦ يوم يحمى عليها فى ناي (توبه/٣٥)
- ٩٦ و من يكتمها فانه (بقره/٢٨٣)
- ٩٧ اولئك لهم اللعنة (رعد/٢٥)

احادیث قدسی

صفحہ

عنوان

۱۶

یابن آدم اُنّی خلقت الاشیاء

۱۸

انّ الله عزّوجلّ قال یابن آدم خلقتک للبقاء وانا حیّ

۵۸

قال الله عزّوجلّ و ما تقرّب الی عبد بشیء احبّ

روایات

صفحه	عنوان
٢٤	انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله (رسول خدا ﷺ)
٢٣	الا من كنت مولاه فهذا على مولاه (رسول خدا ﷺ)
٢٥	انّ اول ما يسأل عنه العبد اذا وقف (امام صادق عليه السلام)
٢٥	واللّٰذی نفس محمّد بيده لو انّ عبداً (رسول خدا ﷺ)
٣١	اما والله لقد تقمصها فلان وانه ليعلم (امام على عليه السلام)
٣٢	فرايت انّ الصبر على هاتا احجى (امام على عليه السلام)
٣٣	فما راعنى الا والناس كعرف الضبع (امام على عليه السلام)
٣٤	فلما نهضت بالامر (امام على عليه السلام)
٤٩	ان شفاعتنا لا تنال (امام صادق عليه السلام)
٤٥	و ذلّ لكم كلّ شيء (امام هادى عليه السلام)
٤٩	فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين (امام هادى عليه السلام)
٦٢	عزمت عليك بعزيمة الله عزّوجلّ (امام صادق عليه السلام)
٦٢	ا ترى انّى لكم اشهدكم بشما ((امام صادق عليه السلام)
٦٣	ان لى معل كل ولى (امام صادق عليه السلام)
٦٤	ا غلق ابواب جوارحك عمّا يرجع (امام صادق عليه السلام)

- نحن اصل كل خير و من فروعنا (امام صادق عليه السلام) ٧٥-٧٣
- فكذب من زعم انه معنا (امام صادق عليه السلام) ٧٤
- خلق في المسجد يشهروننا (امام صادق عليه السلام) ٧٦
- و الله ما انا بامام الا لمن اطاعني (امام صادق عليه السلام) ٧٧
- لم يتعلقون باسمي الا يكفون (امام صادق عليه السلام) ٧٨
- لا يجمعني الله و اياهم في دار (امام صادق عليه السلام) ٧٨
- يابن جندب بلغ معاشر شيعتنا (امام صادق عليه السلام) ٧٩
- فوالله لا تنال ولا يتنا الا بالورع (امام صادق عليه السلام) ٨٠
- ليس لنا من الدنيا ما نخافك (امام صادق عليه السلام) ٨٣
- من اراد الدنيا لا ينصحك (امام صادق عليه السلام) ٨٤
- رحم الله قوماً كانوا سراجاً (امام صادق عليه السلام) ٨٤
- الكبائر التي (امام صادق عليه السلام) ٨٧
- نعم يا عمرو! (امام صادق عليه السلام) ٨٩
- من ترك الصلوة متعمداً (رسول خدا ﷺ) ٩٧
- من قال لا اله الا الله (رسول خدا ﷺ) ٩٨
- انني فطرت الفردوس على (امام صادق عليه السلام) ٩٩
- لا دين لمن دان بولاية (امام صادق عليه السلام) ١٠٢
- انني له علم ما في السماوات (امام صادق عليه السلام) ١٠٥
- يا عجباً لا قوام يزعمون (امام صادق عليه السلام) ١٠٥
- اذا اردت الحج فجز (امام صادق عليه السلام) ١٠٨

فهرست موضوعی

صفحه	عنوان
۱۷	اوصاف بهشتیان
۴۱	اختیار
۵۷-۵۵-۵۰-۳۴-۲۹-۲۵-۲۴-۲۲	اهل بیت
۱۰۰-۸۴-۸۰-۷۹-۷۶-۷۵-۷۴-۶۲-	
۶۲	آیه الكرسي
۱۵-۱۴	بعد جسمی
۱۵-۱۴	بعد روحی
۱۱۲-۶۰-۲۰-۱۵-۱۳	تقرّب به ذات اقدس حق
۷۹	تولّی
۲۴-۲۲	حدیث ثقلین
۴۱-۳۴-۳۱-۲۹	حکومت عدل الهی
۱۱۱-۹۳-۸۴-۶۵-۱۹	دنیا
۳۱	رأی مردم
۵۳-۴۴	زیارت جامعه کبیره
۸۸	شب قدر
۴۹	شفاعت

صله رحم	۴۹
عبادت حقیقی خدا	۱۸-۱۵-۱۳
عقل	۷۷-۶۸-۶۶
فطرت	۱۹
قرآن	۶۹-۵۶-۳۵-۳۰-۲۹-۲۵-۲۴-۲۳-۲۱-۲۰
	۱۰۸-۸۸-۸۷-
قلب	۱۱۲-۹۷-۸۷-۸۶-۸۵-۶۷-۶۶
کمالات دائمی و کامل	۱۸
لقاء الله	۱۱۳-۱۴-۱۳
ماه رمضان	۸۸
مذهب جعفری	۳۶-۲۹-۱۱
مذهب علوی	۲۹-۱۱
مرگ	۱۶-۱۵
معاد	۱۹
ولایت	۶۳-۶۲-۲۵
	۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۱-۹۹-۹۸-۸۰-۷۹-
هوای نفس	۱۱۲-۸۵-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵

اعلام

صفحه	عنوان
۱۰۳	ابن ابی یعفور
۷۹	ابن جندب
۳۴	ابن عباس
۱۰۳-۳۱	ابوبکر
۸۷	ابوجهل
۸۷	ابوسفیان
۱۰۶-۱۰۵	ابوشاکر
۸۷	ابولهب
۹۸-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵	امام باقر علیه السلام
۸۹	امام جواد علیه السلام
۳۳	امام حسن علیه السلام
۵۹-۵۱-۵۰-۳۴-۳۳	امام حسین علیه السلام
۸۹	امام رضا علیه السلام
۱۰۱-۶۸-۶۷-۶۴-۵۰	امام سجاد علیه السلام
۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۳۷-۳۶-۲۵	امام صادق علیه السلام

۷۸-۷۷-۷۵-۷۴-۷۳-۶۳-۶۲-۶۱-۵۹-۵۰-۴۸-۴۷-۴۶

۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۴-۸۷-۸۹-۹۸-۱۰۰-۱۰۳-۱۰۵

۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶

امام علی علیه السلام ۱۱-۲۳-۲۹-۳۱-۳۳-۳۷-۶۷-۹۸-۱۰۱

امام کاظم علیه السلام ۵۰-۵۹-۸۹

بغداد ۸۲

بقیع ۵۰

بلال حبشی ۸۷

بنی اسرائیل ۵۸

بنی امیّه ۳۵-۳۶-۳۷

بنی عباس ۳۵-۳۶-۳۷

بنی مروان ۳۵

جابر بن عبدالله ۹۸-۱۰۰

جمرات ۱۱۲

حضرت ابراهیم علیه السلام ۵۶-۵۹

حضرت جبرئیل علیه السلام ۱۰۱

حضرت داود علیه السلام ۵۶-۶۶

حضرت زینب علیه السلام ۶۳-۶۴

حضرت سلیمان علیه السلام ۵۶

حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۸۹

حضرت عیسی علیه السلام ۸۷-۹۳

حضرت موسی علیه السلام ۵۶-۵۸

۳۷-۳۳	حضرت مهدی علیه السلام
۴۰-۲۳	حضرت مهدی علیه السلام
۴۳-۴۲	رُفَید
۶۰-۵۷-۳۱-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۱۱	حضرت محمد صلی الله علیه و آله
۶۴-۶۰-۵۹-۵۷	سوره ی انبیاء
۶۱	سوره ی انسان
۶۹	سوره ی یوسف
۸۷	سلمان عجمی
۵۱	شام
۸۵	شیخ جعفر شوشتری
۶۳-۶۲-۶۱	عبدالله بن یحیی کابلی
۸۲-۸۰	عبدالرحمان بن سیّابه
۱۱۲	عرفات
۴۷-۴۲	علی بن هبیره
۹۸-۲۴	عمر بن خطاب
۹۷-۸۹	عمرو بن عبید بصری
۱۰۰	فرات ابن احنف
۵۸	فرعون
۵۱-۵۰	کربلا
۶۳	کوفه
۱۱۳	کوه صفا
۱۱۲	کوه مشعر

۴۵	محمد بن عبدالله اسکندری
۵۰ - ۵۱ - ۵۹ - ۸۱ - ۸۲	مدینه
۸۲ - ۱۱۲	مکه
۴۲ - ۴۵ - ۴۷ - ۵۹ - ۸۲ - ۸۴	منصور دوانیقی
۵۶ - ۵۹	نمرود
۳۱	نهج البلاغه
۵۹	هارون
۵۹	یزید

فهرست اشعار

صفحه	عنوان
۱۲	ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند
۱۴	شخصٌ رَجُلٌ بزرگوار
۱۵	از جمادی مردم و نامی شدم
۱۶	گفت جبرئیل پیر اندر پیم
۱۶	بار دیگر هم بمیرم از بشر
۵۰	و انا سبط الذی من غیر جرم قتلونی
۵۰	ا تدرون ماذا یحملون الی الثری
۵۱	غداة حتی الحاثون فوق ضریحه
۵۱	یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
۵۸	صد هزاران طفل سر بیریده شد

فہرست کتب

صفحه	عنوان
١٠٧-١٠٣-١٠٠-٩٨-٩٩-٩٨-٩٩-٩٧-٩٤	بحارالانوار
٣٤-٣٣	شرح نهج البلاغه
٩٨	صحيفه سجاده
١٧	علم اليقين
٩٢	عيون اخبار الرضا
١٦	كلمات مكنونه
١٠٥-١٠٣-٩٢-٨٧-٧٥-٧٤-٧٣-٩٨-٩٠-٢٣	كافي
٩٣	كشف الغمه
١٦	كلمات مكنونه
٩٢	مجمع البيان
٢٢	المراجعات
٨٤-٨٣-٧٩-٢٥-١٨	مستدرک الوسائل
١١١-٩٢	مصباح الشريعه
٩٩-٤٨	منتهى الآمال
٩٢	الميزان
٩٤	نفس المهموم
١٠٨-٥٩	وسائل الشيعه